

نجات عظیم



تحقیق و نگارش:

بهروز صادق خانجانی

نجات عظیم

موضوع: پاسخ به پرسش‌های چالش برانگیز درباره کتاب پیدایش و..

نوشته: بهروز صادق خانجانی

ناشر: انتشارات کلیسای ایران

چاپ اول: دی بهمن ۱۴۰۲

شمارگان:

ISBN: ۹۷۹-۸-۹۹۹۱۵۷۲-۰-۱



9798999157201

وبسایت مینیستری امروز: <https://www.Emrouz.org>

با ما از طریق آدرس ایمیل Churchiran@emrouz.org در ارتباط باشید.

© تمامی حقوق برای نگارنده و ناشر محفوظ است.

انتشارات کلیسای ایران

صفحه	فهرست

۵	پیشگفتار
۸	فصل یکم - زمان
۱۲	فصل دوم - موجوداتی که خدا در زمین آفرید
۱۵	فصل سوم - وحوش صحرا یا حیوانات زمین
۱۸	فصل چهارم - انسان
۲۰	فصل پنجم - باغ عدن و دو درخت عجیب
۲۱	فصل ششم - گناه اولیه چه بود؟
۲۴	فصل هفتم - گناه موروثی
۲۶	فصل هشتم - نقشه نجات خدا
۲۸	فصل نهم - جایگاه آدم
۳۱	فصل دهم - نجات عظیم خدا
۳۳	فصل یازدهم - مقدمه نقشه نجات
۳۸	فصل دوازدهم - مقدمه نقشه نجات و توفان نوح
۴۱	فصل سیزدهم - مقدمه نجات - پس از توفان
۴۴	فصل چهاردهم - قربانی و معنای آن
۴۹	فصل پانزدهم - ویژگی های نجات دهنده
۵۴	فصل شانزدهم - پیشگویی ها و نبوت ها
۶۰	فصل هفدهم - تولد عیسی از باکره

- ۶۵ فصل هجدهم - شریعت
- ۶۸ فصل نوزدهم - فیض
- ۷۰ فصل بیستم - صلیب و برخاستن مسیح از مردگان
- ۷۸ فصل بیست و یکم - انسان جدید و تولد تازه
- ۸۳ فصل بیست و دوم - حال چه کنیم؟
- ۸۷ فصل بیست و سوم - تعمید روح القدس
- ۹۱ دعای نجات
- ۹۳ فهرست منابع

نجات عظیم

پیشگفتار

آنچه مرا به نگارش این نوشته کوتاه تشویق کرد، رویارویی تازه‌ای است که میان یافته‌های نوین علمی و تفاسیر نادرستی که مذهب‌یون برای سده‌ها از کتاب مقدس به عنوان تفسیر صحیح کلام خدا ارایه داده‌اند پدید آمده است. یافته‌های نوین دانش بشری باعث شده تا این تفاسیر نادرست رسوا گردد. تا جایی که این یافته‌ها باعث شده بسیاری، از دیدگاهی لیبرال یا اصطلاحاً تمثیلی پیروی نمایند.

کشفیات تازه، دوری هر چه بیشتر مردم از خدا و کلام او را موجب شده است. بسیاری می‌پندارند که کلام خدا، افسانه‌ای ساخته و پرداخته ذهن گذشتگان است و برای همین نیز پر از خطا و کاستی است. مردم به این باور رسیده‌اند که کتاب مقدس نمی‌تواند حامل پیغام ناب الهی باشد. در حالی که کاستی و ضعف از کتاب مقدس نیست بلکه از برداشت‌های نادرستی است که از متون کتاب مقدس شده است. متأسفانه این تفاسیر غلط در ذهن بسیاری به عنوان آموزه‌های ناب و ریشه‌دار کتاب مقدس نقش بسته است.

ناگفته نماند که این باور درست است که مذاهب ساخته و پرداخته ذهن انسان‌ها هستند. در خوشبینانه‌ترین نگاه در مورد مذهب می‌توان گفت که مذهب، کجروی به سوی بیراهه از مسیر مکاشفه درست بوده است. همچنانکه بشر امروز می‌کوشد تا نظرات خود را به عنوان دیدگاه درست از مفهوم جهان بشناساند، انسانهای دیروز نیز دچار همین اشتباه شدند. و متأسفانه دیدگاه‌های بشری هیچگاه نمی‌توانند به نحوی فراگیر، پاسخگو باشند. ما از یافته‌های نوین علمی بیمناک نمی‌شویم بلکه از آن استقبال هم می‌کنیم چون این یافته‌ها کمک می‌کنند تا آنچه باور داریم به اثبات برسد. زمانهای دراز، بسیاری از محققان درباره هستی جهان از تئوری تکامل پیروی کردند تا اینکه دانسته شد که هستی بی‌تردید آغازی داشته است. اگر هستی، دارای آغازی بوده پس دیگر به سادگی نمی‌توان نقش آفریدگار در آن را نادیده گرفت.

به گفته سراینده مزمور:

📖 به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نَفْحَة دهان او. (مزمور ۳۳: ۶)

📖 ای خداوند، کلام تو تا ابدالآباد در آسمانها پایدار است. (مزمور ۱۱۹: ۸۹)

اشعیا نبی نیز چنین می‌گوید:

📖 به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها را می‌خوانم با هم برقرار می‌باشند. (اشعیا ۴۸: ۱۳)

پس برای ما جای شگفتی نیست اگر علم به این باور رسیده باشد که هستی، بی‌آغاز نبوده است. بی‌گمان بحث بر سر دیرپایی جهان نیست بلکه بر سر آن است که هستی بی‌آغاز و بی‌آغازگر نیست، چون کتاب مقدس با ما به روشنی از یک «ابتدا» و «آغاز» سخن می‌گوید.

اینکه آن «ابتدا» صد میلیارد سال پیش بوده یا سیزده میلیارد سال، تفاوت چندانی ندارد. چون کتاب مقدس به جزئیات آفرینش هستی نمی‌پردازد. آنچه می‌دانیم این است که هستی بی‌آغاز

نیست. تنها هستی بی‌آغاز و بی‌پایان، خود خداست. همه آنچه می‌بینیم یا نمی‌بینیم آغاز و پایانی دارد.

انگیزه من از این نوشته این است که از میان برداشت‌های گاه کودکانه (که بعضاً باعث شده خدا، شخصیتی بی‌منطق دیده شود)، دیدگاه درست کتاب مقدسی آشکار گردد. تا همه جهان به درک و دریافت درستی از برنامه خدا برسند. انسان امروز در پی پاسخی برای بسیاری از چراها است. همه می‌کوشند به این چراها پاسخ دهند اما تنها کسی که توانایی پاسخ درست را دارد، خداست. و خدا هم توسط کلامش پاسخ می‌دهد. انسان‌ها بدون نور و بی‌مکاشفه الهی، نه می‌توانند این پاسخ را بشنوند و نه اگر بشنوند می‌توانند آنرا توضیح دهند. برای همین است که حتی گناه اولیه به خوردن گندم یا سیب تشبیه شده تا خدا، یک چهره خشن و بی‌منطق نمایانده شود. دعای من این است که خدا توسط این نوشته، همه جهان را مخاطب سازد تا همه به دریافت درستی از نقشه و برنامه خدا برسند و تسلیم آن شوند و از حیات جاودانی برخوردار گردند.

فصل یکم - زمان

آنچه پیش از هر سخنی باید به آن پرداخت موضوع زمان است. نگرش بد به موضوع زمان، دردسرهای بسیاری پدید آورده است. زمان، موضوعی نیست که به راحتی بتوان به آن پرداخت. پیش از هر چیزی باید بدانیم که خدا فراتر و بیرون از بُعد زمان است. اما خدایی که بیرون از بعد زمان است وارد زمان شده در همه روزها و زمانها کنشگر است چون او آغازگر زمان است. خط زمان از ابتدا است یعنی از زمانی که خدا آغاز به آفرینش هستی کرد. در این نوشتار نمی‌خواهم دربارهٔ زمانها در سیاره‌ها یا در جاهای دیگر بنویسم، بلکه کانون نگاه ما روی جهان خودمان خواهد بود.

اینکه بگوییم دنیای ما در هفت روز که هر روز آن بیست و چهار ساعت است ساخته شد، دقیق نیست و نادرست است زیرا خورشید و ماه و ستارگان منظومهٔ ما در روز چهارم خلقت ساخته شد.

📖 و خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند. و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد. و خدا دو نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را. و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست. و شام بود و صبح بود، روزی چهارم. (پیدایش ۱: ۱۴-۱۹)

در سایر منظومه‌ها، گردش سیارهٔ آنها به گرد خورشیدشان مانند سیارهٔ ما یعنی «زمین» که هر شبانه روز ۲۴ ساعت است نمی‌باشد. در برخی از سیاره‌ها، هر روز برابر با سه یا هفت روز ما است. حتی در منظومهٔ شمسی نیز، روز و شب هر سیاره با سیارهٔ دیگر متفاوت است. شبانه روز یک سیاره ممکن است ده ساعت به درازا بکشد و سیاره دیگر بیست و هفت ساعت یا بیشتر.

پس وقتی سخن از آفرینش جهان در شش روز است، نمی‌توانیم بگوئیم جهان در شش روز ۲۴ ساعته ساخته شد. و نیز بهتر است از آویختن به سخن پطرس که گفت هر روز برای خدا همچون ۱۰۰۰ سال است، برای تفسیر و توضیح آفرینش جهان بپرهیزیم. چون بافت سخن پطرس یا داوود نبی، در زمینه آفرینش جهان نبود. از این رو دقیق نیست که بگوئیم جهان در شش روز بیست و چهار ساعته یا شش هزار سال ساخته شد. بهتر است بگوئیم جهان در شش روز ساخته شد. ولی این شش روز، شش روز خداست.

پس درباره زمان و روز و شب در کتاب پیدایش، بهتر است گمانه زنی‌های خود را کنار گذاشته و به آنچه کتاب مقدس گفته بسنده کنیم تا دچار گرفت و گیر توضیح آن نشویم. بی‌گمان روز و شب آفرینش، همان شبانه‌روز کنونی ما نیستند.

آنچه در پیدایش، شگفت‌آور می‌نماید این است که در آغاز، از آفرینش آسمان‌ها و نه آفرینش یک آسمان، نوشته شده است. یعنی آفرینش چند آسمان، پیش از آفرینش زمین بوده است. در کتاب مقدس وقتی خدا از زبان همانندسازی استفاده می‌کند، نور خود را به خورشید یا به زبان عربی «ضیاء»، همانند می‌سازد. اما در قرآن، خدا به نور ماه همانند شده است. اینها نکات شگفت‌انگیزی هستند. خدا در کلامش با دقت سخن گفته است ما نیز باید با باریک‌بینی تعلیم دهیم. خدا نمی‌تواند خود را به نوری مانند سازد که او خود از یک جا و یک آفریده دیگر نور می‌گیرد.

شگفت است که در یافته‌های نوین از زایش و مرگ ستاره‌ها گفتگو می‌شود. زمان مرگ خورشید گمانه زده می‌شود یعنی سخن از یک هستی پاینده نیست. سخن از یک ستاره یا خورشید جاوید هم نیست. برای همین است که می‌گوئیم هراسی از علم نداریم. یافته‌های علمی کمک می‌کند تا آنچه باور داریم از دیدگاه علمی هم به اثبات برسد. اگر چه ایمان به علم نیازی ندارد، اما ایمان نباید بر پایه انگاره‌ها یا برداشت‌هایی بنیاد نهاده شود که ساخته

گمانه‌های بشری است. بنیاد ایمان باید بر پایه کلام استوار و بی‌لغزش خدا باشد. ما به ایمان است که به حقایق جهان آگاهی می‌یابیم.

📖 به ایمان فهمیده‌ایم که عالم‌ها به کلمه خدا مرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد. (عبرانیان ۱۱: ۳)

این ایمان ماست. ولی علم، هر زمان که به نتیجه قطعی و همه‌جانبه درباره موضوعی می‌رسد، تنها بر آنچه ما بدان ایمان داریم مهر تأیید می‌زند. خدا به واسطه کلام توانای خویش، هستی را از نیستی پدید آورد. در کلام خدا، توان آفرینش هست. این هم چندان مهم نیست که گروهی، از تک سلولی یا چنین چیزهایی سخن گویند زیرا در آفرینش خدا، از یک دانه کوچک، درختی بزرگ پدید می‌آید. با اینکه ما نیازی به اشارات علمی برای درستی ایمان خود نداریم، گوشزد نکات زیر را مفید می‌دانم زیرا این سه مورد، بنیان تئوری تکامل سلولی است:

۱- همه ارگانسیم‌های زنده، از یک یا چند سلول تشکیل شده‌اند.

۲- سلول، واحد ساختاری فعال و بنیادین زندگی است.

۳- همه سلول‌ها از سلول‌های موجود و پیشین توسط تقسیم سلولی پدید می‌آیند.

اگر همه سلول‌های موجود و پیشین توسط تقسیم سلولی پدید می‌آیند، پس تک سلولی نمی‌تواند در اثر یک تصادف پدید بیاید. مهم این است که کلام خدا آفریننده این خلقت زیبا و شگفت‌انگیز شده است. اگر کلام خدا نبود، تک سلولی‌ای نیز در کار نبود. بی‌گمان این آفرینش شگرف، محصول یک تصادف ناگهانی نیست. هماهنگی و سامان جهان، گواه از آفریدگاری مسئولیت‌پذیر دارد. گوناگونی موجودات، گیاهان و درختان به ما این پروانه را نمی‌دهد بپنداریم که جهان، محصول یک برهم‌خوردگی و پیشامد است. گونه‌گونی رنگ‌ها

و حتی زمان زایش در جانداران مختلف، این پروانه را نمی‌دهد که به پیشامد و تصادف باورمند شویم.

حتی تصور ذهنی این که نهنگ و گنجشک، هر دو از یک نیاکان پدید آمده باشند خنده‌دار است. یا چگونه میتوان چنین پنداشت که عقاب و فیل، پدرانی یکسان داشته‌اند؟ ولی بی‌گمان همه موجودات در یک چیز هم‌وندی و اشتراک دارند که دستینه و امضاء آفریدگار یکتا است. اثر انگشت خدا در سراسر هستی دیده می‌شود. برای همین است که کلام خدا می‌گوید:

📖 چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است. زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد. (رومیان ۱: ۱۹-۲۰)

اینکه یک تصادف یا فرگشت، آفرینندهٔ میلیاردها پدیدهٔ هوشمند شود، شدنی نیست. لجبازی با مذاهب نباید ما را به سوی نادانی براند. آنچه باید در پی آن باشیم، شناخت درست از آفریدگار هستی است. اینکه بگوییم انسانها برای خود آفریدگاری را ساختند چون همواره و در درازای تاریخ، به بیراهه و افسانه‌ها کشیده شده‌اند، به این فرضیه که آفریدگاری وجود ندارد، اعتبار نمی‌بخشد. سوءاستفاده مذهب‌یون از سادگی مردم هم دلیل خوبی برای اینکه ما بپنداریم آفریدگاری وجود ندارد، نمی‌باشد.

تردیدی نیست که انسان‌های بیشماری، گرفتار و دربند انگاره‌ها و باورهای نادرستی هستند که به نام دین و مذهب به خوردشان داده شده است. ولی همهٔ اینها نیز بر نبودن آفریننده، دلالت نمی‌کند.

فصل دوم - موجوداتی که خدا در زمین آفرید

بر این باورم که پیش از پرداختن به مسایل متعالی‌تر، نیاز داریم که به شناختی گسترده‌تر از جهان پیرامون خودمان دست یابیم. یعنی باید از جهان خود و چگونگی آفرینش آن شناخت پیدا کنیم. چون شناخت اندک ما از جهان، به داشتن نگرشی نادرست درباره آن انجامیده است. کتاب پیدایش نیز برای همین نوشته شده است. کتاب پیدایش با الهام خدا نوشته شده است تا بدانیم که خدا چگونه و به چه ترتیب، دنیای ما را آفریده است. در اینجا منظور از جهان، سراسر هستی نیست بلکه منظور من زمین است؛ جایی که همه انسان‌ها و موجودات زمینی در آن زندگی می‌کنند. در کتاب پیدایش چنین نوشته شده است:

 زمین توسط خدا آفریده شد. و زمین، تھی و بایر بود.

به اینکه پیش از آفرینش زمین کنونی، آفرینش دیگری در همین زمین بوده یا نه نمی‌پردازم چون موضوع بحث این جستار نیست.

 تاریکی بر روی لُجه بود و روح خدا سطح آب‌ها را گرفت.

برای همین است که پایه حیات بر روی زمین ما آب است. اگر آب نباشد، زیستی هم نیست. از این روست که دانشمندان در سیاره‌های دیگر دنبال آب می‌گردند زیرا به باور آنان بدون آب، حیات هم دوامی نخواهد یافت. این منطبق درباره زمین ما درست است ولی شاید برای سیاره‌های دیگر، چنین نباشد. به هر روی، پایه حیات در زمین ما آب است و علت آن نیز چنین است که روح خدا بر سطح آب‌ها قرار گرفت. پس نخستین جنبش روح خدا بر زمین، روی آب‌ها بود. سپس خدا روشنایی را آفرید.

دقت کنید که این روشنایی، از خورشید نبود و این روشنایی از نظر خدا روز نامیده شده است. ولی پیش از روشنایی، تاریکی محض، حاکم بود. از هنگامی که روشنایی آفریده شد، شب

نیز معنا یافت. چون خدا دید که روشنائی نیکوست و آن را از تاریکی جدا کرد. اینکه در علم سخن از یک انفجار زیر عنوان بیگ بنگ هست، برای ما شگفت نیست. پرسش این است که پیش از بیگ بنگ چه بود؟ پاسخ ساده است؛ یک تاریکی ژرف و توصیف ناپذیر برای ذهن ما. پس معنی روز و شب برای خدا، از معنای آنچه ما می‌شناسیم متفاوت است. روز و شب برای ما وابسته به خورشید و ماه است ولی برای خدا چنین نیست. پس زمان هم برای خدا متفاوت از معنی زمان برای ما است. هنوز بخشی از هستی در تاریکی است. بامداد و شامگاه خدا هم با بامداد و شام ما تفاوت دارد. صبح برای ما همزمان با طلوع خورشید است و شب برای ما با غروب آن. بهتر است کمی سرعت بگیریم.

خدا همه گیاهان و درختان را آفرید. آنچه در خور نگرش است، پافشاری کتاب مقدس بر این است که: **هر درخت و گیاهی، چیزی موافق جنس خودش تولید کند.**

اگر دستکاری انسان‌ها در میان نباشد، همواره چنین خواهد بود. یکی از دغدغه‌های داروین که به سردرگمی او منجر شد موضوع گیاهان بود. کسی نمی‌تواند بگوید که درخت سیب، نخست هندوانه بود و هندوانه با فرگشت یا تکامل، سیب شد. یا انجیر، پیشتر گندم بوده سپس به خاطر فرگشت، موز شد.

چنانکه پیشتر یادآور شدیم، تنوع گونه‌ها به ما این پروانه را نمی‌دهد که به فرگشت یا تکاملی میلیارد ساله بیاندهشیم. پافشاری خدا بر اینکه هر جنسی باید موافق جنس خودش، میوه و هم‌نوع آورد، شگفت است. سپس خدا همه موجودات آبی و پرندگان را می‌آفریند. بی‌گمان طوطی، هم‌نیاکان با گرگ یا لاک پشت نیست. یا آفتاب پرست با شاهین هم‌تبار نیست. اینکه موجودات، "سان" یا "گونه" دارند، فرگشت را معتبر نمی‌سازد. سان طوطی ربطی به سان گرگ‌ها یا سان گرگ ربطی به گربه‌سانان ندارد. ولی نکته در اینجا است که در وضعیت طبیعی، پلنگ به دنبال جفت گیری با ببر نیست. یا در وضعیت طبیعی، یک گربه گرایشی به جفت گیری با شیر ندارد.

پس همه موجودات توسط تنها خدا آفریده شدند. کمی جلوتر می‌رویم. سپس حشرات و خزندگان و چهارپایان را داریم. نکته‌ای ظریف در باره چهارپایان وجود دارد. چه پلنگ چه گاو، چه گرگ چه اسب، همه از خانواده چهارپایان هستند. اینکه آیا بخشی از چهارپایان، پس از گناه اولیه وحشی شدند، سخنی است که در فصل‌های آینده بدان خواهیم پرداخت.

ولی نکته باریک دیگری هست که متأسفانه از چشم بسیاری نهان مانده است. در کتاب پیدایش، از نامگذاری حیوانات زمین، وحوش یا وحوش صحرا صحبت شده است که در خانواده چهارپایان، دسته بندی نمی‌شوند. پیش از آنکه درباره این خانواده از موجودات بگویم باید نکته مهمی را گوشزد نمایم که آفرینش خدا، آفرینشی پلکانی است. در پیدایش می‌بینیم که موجودات آبی یا دریایی یا پرندگان، پیش از موجودات زمینی همچون چهارپایان، آفریده شدند. برای همین است که گاهی محققان چنین می‌انگارند که ماهی در پی تکامل به انسان تبدیل شد. در حالی که چنین نیست. بی‌گمان ماهیان و موجودات آبی پیش از موجودات زمینی آفریده شدند. این برای ما کشف تازه‌ای به شمار نمی‌آید ولی بی‌تردید، ریشه و نیاکان یک زنبور عسل را نمی‌توان در ماهی‌های قرمز جست. حتی در کتاب مقدس، آفرینش همه موجودات، مقدم بر انسان دانسته شده و از نگاه کتاب مقدس، انسان واپسین موجودی است که در روز ششم و پیش از آغاز روز هفتم آفریده شد.

پس اینجا گفتگو از یک تکامل پلکانی در آفرینش است نه اینکه نیای انسان، پلنگ یا فیل، عروس دریایی یا یک ماهی باشد. از این رو با تکامل، آنگونه که مد نظر داروین است هم‌راستا نیستیم اگرچه با این موافقیم که خدا به شیوه پلکانی، هستی را آفریده است. در اینکه گیاهان و درختان پیش از ماهی‌ها بوده‌اند چون و چرایی نداریم و این طبیعی هم هست و گرنه خوراکی برای موجودات نمی‌بود که زنده بمانند. همین نکته دیدگاه ما را استوار می‌نماید که جهان ما، محصول یک برهم زنش یا تصادف نبوده است. اینکه ماهی و پرندگان پیش از بز و پلنگ و گاو آفریده شدند را نیز می‌دانیم و در اینکه انسان واپسین آفریده خدا است هم بحثی نیست.

نکته شگرف این است که در یافته‌های نوین، انسان هوشمند امروز، دیرپایی صد هزار ساله یا دو میلیون ساله ندارد بلکه در کشفیات کنونی، دیرینگی تبار و ریشه انسان امروزی، به ده هزار سال می‌رسد.

فصل سوم - وحوش صحرا یا حیوانات زمین

چنانکه در فصل پیش دیدیم، ما موجوداتی را داریم که وحوش صحرا یا حیوانات زمین نام دارند. بسیاری از مفسران، این حیوانات در صحرا را، با چهارپایان وحشی، یکسان انگاشته‌اند. دلیل اینکه این‌ها حیوانات زمین یا وحوش صحرا خوانده شده‌اند برای این است که در خانوادهٔ چهارپایان نیستند. این خانواده در دسته بندی علمی، نخستی سانان یا به زبان انگلیسی Primates نامیده می‌شوند که از انواع میمون‌ها تا موجودات هوشمند شبیه انسان‌های کنونی را در بر می‌گیرد. متأسفانه الاهی‌دانان بسیاری چون دانشی از جهان پیرامون خود ندارند، نتوانسته‌اند این دسته‌بندی شگفت‌انگیز در کتاب پیدایش را درک کنند و پنداشته‌اند که حیوانات زمین، همان چهارپایان هستند. در حالی که یک شامپانزه در خانوادهٔ چهارپایان نیست. با دیدگاه این افراد باید بپنداریم که شامپانزه‌ها و میمون‌ها که از خانوادهٔ چهارپایان به‌شمار نمی‌آیند، آفریدهٔ خدا نیستند. ولی این گروه، حیوانات زمین نامیده شده‌اند چون دو پا بودند. در پیدایش چنین می‌خوانیم:

... حیوانات زمین .. (پیدایش ۱: ۲۴) 

پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت... (پیدایش ۱: ۲۵) 

در پیدایش باب دوم دربارهٔ حیوانات صحرا می‌خوانیم:

📖 پس آدم ۱- همهٔ چهارپایان ۲- و پرندگان و ۳- همهٔ حیوانات صحرا را نام نهاد. (پیدایش ۲: ۲۰)

این نخستی سانان از میمون‌های کوچک تا شامپانزه و جاندارانی که انسان‌نما بودند را در بر می‌گرفت. دانستن این واقعیت دارای اهمیت است. چون اگر این گزاره را درک نکنیم، برای بسیاری از پرسش‌هایی که دانش بشری به میان می‌آورد، ناچار باید خاموشی گزینیم. درک نادرست مسیحیان از این خانواده بود که به انگارهٔ تکامل یا فرگشت انجامید. یافته‌های نوین تا اندازه‌ای پاسخ داروین را داد که از یک حلقهٔ گم شده میان انسان و شامپانزه سخن می‌گفت.

در میان این خانواده، موجوداتی با فاصلهٔ ژنتیکی بسیار از انسان کنونی را داریم. همچنین موجوداتی که از بُعد ژنتیکی، کاملاً شباهت به انسانها دارند را می‌یابیم. البته اکنون بخش بزرگی از نسل این موجودات که سراپا همچون انسان بوده‌اند نابود و ناپدید شده است. چرایی انقراض این موجودات را در فصل‌های آینده بررسی خواهیم کرد. اکنون تنها بخشی از این خانواده باقی مانده است که نزدیک‌ترین آن به شباهت انسانی، شامپانزه‌ها هستند که با انسان فعلی چیزی حدود ۳٪ تفاوت ژنتیکی دارند. از این خانواده منقرض شده می‌توان به اینها اشاره کرد:

- Homo Heidelbergsis
- Homo Rudolftensis
- Homo Habilis
- Homo Floresinsis
- Homo erectus
- Homo Sapiens
- Neanderthal

آنچه خشنودی مخالفین آفرینش را در پی داشته است، یافتن ۳٪ ژن نئاندرتال‌ها در ژن ما است که به گفته این گروه، نشان از پیوند انسان کنونی با این موجودات دارد. اما آیا این یافته می‌تواند ما را بیمناک سازد؟ اگر با برداشت کودکانه گذشتگان پیش برویم، این یک چالش دشوار خواهد بود. ولی چنانچه با کلام بی‌همتای خدا همراه شویم پاسخی بُرنده و کوبنده خواهیم داشت.

گفتنی است دانشمندان دریافته‌اند که بسیاری از بیماری‌های انسان، ریشه در وراثت این گونه، با گونه انسان کنونی دارد که این شگفت‌آور نیست. امروزه تفاوت ژنتیکی یک شامپانزه با انسان، مانع از این است که انسان با نزدیکی به یک شامپانزه باردار شود یا بتواند آنها باردار کند. اما به باور دانشمندان، در گذشته گونه‌هایی بودند که از بُعد ژنتیکی می‌توانستند با انسان امروز نزدیکی کنند و دارای فرزند شوند.

داروین هم در حلقه گم شده، این موضوع را که امروز دیگر یک معما و چیستان دشوار نیست، یادآور شده است. بی‌گمان هیچ مذهب ساخته ذهن بشر، توان پاسخگویی به نیازهای انسان را ندارد. مذهب می‌تواند در یک زمان خاص، پاسخگوی بخشی از نیازهای روحی انسان باشد. اما خاصیت کلام ناب الهی آن است که پاسخگوی همه نیازها و از جمله، نیازهای بنیادین انسان است.

کلام اصیل و ناب الهی، کتابی علمی نیست بلکه کلامی است که برای رستگاری انسان فرستاده شده است. زیرا آنچه برای آفریدگار اهمیت دارد، رستگاری انسان است. رستگاری باید ما را با برنامه بنیادین خدا هماهنگ سازد. نجات باید ما را در آن چشم‌انداز و هدف خدا قرار دهد. از دیدگاه کتاب مقدس، گناه یعنی نزدن به هدف. پس برای نجات باید هدف و مقصود را شناخت چون بدون شناخت مقصود، شاید بتوان زندگی مذهبی یا کلیسایی خوبی داشت ولی از نجات خدا و رستگاری او بی‌بهره خواهیم ماند.

فصل چهارم - انسان

کتاب مقدس می گوید که در میان همگی موجوداتی که خدا آفرید، تنها و تنها یک آفریده، به شباهت خدا ساخته شد. یعنی اینکه انسان دارای بُعدی بود که هیچ موجود زمینی دیگری نداشت.

خدا پس از آفرینش همه موجودات چنین گفت:

📖 و خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نماید. (پیدایش ۱: ۲۶)

انسان پیش از آنکه از خاک زمین سرشته شود، موجودی مینوی آفریده شد. پس از آن بود که خدا او را در یک بدن زمینی که از خاک سرشته شده بود نهاد. همه موجودات زمینی از زمین گرفته شدند اما هیچ یک به شباهت خدا ساخته نشدند. یعنی دارای آن بُعد مینوی یا روحانی که آدم داشت نبودند. ولی چرا باید آدم به همسانی خدا ساخته می شد؟

📖 ... و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نماید.» پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷)

آدم در نهاد، فرمانروای زمین بود و همه موجودات و سراسر زمین باید از او فرمانبرداری می کردند. درندگان صحرا از دیدگاه علمی، همسان و شبیه انسان کنونی بودند. یک شامپانزه از نگاه علم ژنتیک، نزدیک و همسان با انسان است اما هیچ یک از این موجودات، آن سویه و بُعدی که آدم داشت را نداشتند یعنی شباهت به خدا. این همانندی به خدا تا اندازه ای بود که به گفته کتاب مقدس، آدم، پسر خدا نامیده شد.

انسان در اصل و نهاد، با این انگیزه آفریده شد تا آینه‌وار، بازتاباننده روی خدا بر زمین باشد. تا پسر و دختر خدا باشد. تا بالاترین جایگاه فرمانروایی زمین از آن او باشد. انسان چون به شباهت خدا ساخته شد، از دیگر آفریدگان متمایز و بی‌همتا بود. و چون به هم‌سانی خدا بود، بایستی بر سراسر زمین و موجودات آن فرمانروایی می‌نمود.

برخلاف دیدگاه اسلام که انسان را خلیفه خدا بر زمین می‌داند که تنها برای بندگی خدا آفریده شده است، دیدگاه کتاب مقدس از آن فراتر می‌رود، زیرا انسان را نه تنها جانشین خدا بلکه او را در جایگاه پسران و دختران خدا که به شباهت او ساخته شده‌اند می‌نشانند. تا میان انسان و خدا، یک رابطه خانوادگی عاشقانه در میان باشد، نه یک داد و ستد کاری، اداری یا تشریفاتی. پس انسان با چنین آرمان بزرگی ساخته شد و آنگاه خدا او را نه در بیابان و میان درندگان صحرا بلکه در سرزمینی که باغ عدن نام داشت، نهاد. زیرا طبیعی بود که صحرا نمی‌توانست خانه موجودی باشد که در شباهت خدا ساخته شده است.

ولی باغ عدن، سرزمین شگرفی با دو درخت پر رمز و راز بود. یکی نام درخت حیات را بر خود داشت و نام درخت دیگر، معرفت نیک و بد یا به دیگر سخن، شناختن و تجربه کردن نیک و بد بود.

در فصل آینده درباره این دو درخت تأمل برانگیز سخن خواهیم گفت. باغ عدن یک زیستگاه ساده نبود. باغ عدن جایی بود که خدا در هر شامگاه با آدم و حوا هم‌سخنی و همکاری داشت. باغ عدن که بهشت خوانده شده، همچون دری میان زمین و آسمان بود. از این رو، دو درخت در آن سرزمین بود. انسان برای مرگ آفریده نشده بود زیرا اگر چنین بود، دیگر چه لزومی داشت که خدا او را به صورت خود بیافریند؟ انسان برای زندگانی پیوسته و جاودانی آفریده شده بود. ولی خود انسان باید چنین حیاتی را برمی‌گزید. چون خدا یک ربات نساخت بلکه موجودی آزاد آفرید که حق‌گزینش آزادانه داشته باشد. انسان حق این را داشت که میان جاودانگی و مرگ، دست به انتخاب زند.

فصل پنجم - باغ عدن و دو درخت عجیب

مفسرین کتاب مقدس دربارهٔ این دو درخت دچار چالش‌های بزرگی شده‌اند. بی‌گمان، این دو درخت، هر کدام نماد و نمایندهٔ چیز یا کسی هستند. نماد دو زندگی که در زمین جریان داشت؛ **زندگی جاوید**، که متصل به درخت حیات بود و **مرگ و نیستی**، که در درخت شناخت یا تجربهٔ نیک و بد، جاری بود. نیستی و مرگ وجود داشت ولی بیرون از باغ بود. با این حال، نماد مرگ در باغ دیده می‌شد. چنانچه آدم زندگی را برمی‌گزید، این حیات به بیرون باغ نیز راه می‌یافت. ولی چون او مرگ را انتخاب کرد، خود او از باغ به جایی که مرگ و معرفت نیک و بد حاکم بود، رانده شد. هر دو درخت در میانهٔ باغ عدن بودند. هم درخت زندگی و هم درخت شناخت نیک و بد.

📖 و خداوند خدا هر درخت خوش‌نما و خوش‌خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد. (پیدایش ۲: ۹)

یقیناً اگر چنین بپنداریم که این دو درخت، مانند سایر درختان بودند ره به ناکجا می‌بریم. کلام خدا، از شیطان با عنوان صاحب قدرت موت نام می‌برد:

📖 ... صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد، (عبرانیان ۲: ۱۴)

پس درخت شناخت نیک و بد که مرگ را تکثیر می‌کند با شیطان در ارتباط است. گفته شده که شیطان در عدن حضور داشت.

📖 ... در عدن در باغ خدا بودی... (حزقیال ۲۸: ۱۳)

عدن، باغ خدا هم نامیده شده چون در هر شامگاه خدا در آنجا بود:

📖... در وقت نسیم خنک عصر همان روز، صدای یهوه خدا را شنیدند که در باغ راه می‌رود. (پیدایش ۳: ۸)

خدا در بدنی روحانی در باغ می‌خرامید. همان بدنی که موسی دیرزمانی پس از آدم، تنها توانست رفتن او را از پشت سر بنگرد. خدا، یگانه دارنده حیات است و حیات تنها در او است. حضور درخت شناخت نیک و بد، دردسرافرین نبود اگر انسان به آن دست نمی‌زد. چنانچه انسان، به خوش‌نمایی آن دل نمی‌باخت و دست رد به سینه او می‌زد، نه تنها از باغ رانده نمی‌شد بلکه این شیطان بود که برای همیشه به بند کشیده می‌شد. ولی انسان با گزینش ناروایی که کرد، باعث رانده شدن خودش از باغ گردید. ببینیم این انتخاب و این گناه چه بود که چنین فرجام ناگوار و تلخی برای آدم و حوا و نسل این دو رقم زد؟ آیا این گناه برای خوردن یک سیب یا به باور مسلمانان، خوشه‌ای گندم بود؟ آیا خدا تنها به خاطر خوردن کمی سیب و یا چند دانه گندم، آدمی را مستحق چنان کیفری دانست؟ اگر درخت حیات را درگاه ورود به ملکوت خدا بدانیم، یقیناً درگاه خروج از آن، درخت شناخت نیک و بد است.

فصل ششم - گناه اولیه چه بود؟

برای درک گناه نخستین، باید ببینیم که شیطان برای فریفتن حوا، کدام‌یک از جانوران را به کار گماشت. برای همین بود که در فصول پیشین به لزوم شناخت آفرینش و جهان پیرامون خودمان اشاره کردیم. شیطان زیرک است و می‌دانست چگونه می‌تواند به انسان نزدیک شود تا او را به پرتگاه، سقوط و سپس مرگ بکشانند. در کتاب مقدس چنین می‌خوانیم:

📖 و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» (پیدایش ۳: ۱)

اینجاست که متوجه داستان می‌شویم. مار به هیچیک از خانواده چهارپایان، حشرات یا ماهیان یا خزندگان تعلق نداشت. مار از وحوش صحرا بود که از طبیعتی وحشی برخوردار بود. او از موجودات دوپا یا بقولی حیوانات زمین و از همه آنها هوشیارتر بود. پس شیطان از جاننداری استفاده کرد که بیشترین همانندی به انسان را داشت. مار جانوری هشیار بود که توانایی گفت و شنود و متقاعد کردن آدمی را داشت. موجودی بود که می‌توانست سر صحبت را با انسان بگشاید، خود را خیرخواه و دوستدار او نشان دهد و سپس انسانی همچون حوا را در یک گفتگوی پر شور، مغلوب نماید. شیطان از یک پلنگ یا حتی از شامپانزه استفاده نکرد تا زن را بفریبد. پرسش این است که مار چرا برای گفتگو، به زن نزدیک شد نه به مرد؟

یادآور می‌شوم که برای درک گناه اولیه، باید به ابزاری که شیطان از آن سود جست، توجهی ویژه داشت. مار به گواهی کلام، یکی از درندگان یا وحوش صحرا بود. مار، شیطان نبود زیرا شیطان یکی از وحوش صحرا نیست و اکنون نیز بر شکم خود راه نمی‌رود. شیطان، رئیس هوا خوانده شده است.

تنها درخواست خدا از انسان این بود که از میوه درخت شناخت نیک و بد نخورد. خدا گفته بود اگر از این درخت بخوری خواهی مرد. این هشدار خدا نشاندهنده آن بود که فرجام و کیفر خوردن از محصول درخت شناخت نیک و بد، بس ناگوار و هراسناک است.

مار چرا باید به زن نزدیک می‌شد؟

مار در نظر مردم، موجودی خزنده است. ولی ماری که کتاب مقدس از آن سخن می‌گوید، نه یک جانور خزنده بلکه جاننداری با دو پا و از خانواده درندگان (وحوش) بود. مار همچنین بسیار باهوش و شیرین‌سخن بود. بیهوده نیست که مار، ابزار دست شیطان برای فریب حوا شد. ولی آنچه بر آدم و حوا گذشت و واکنش آنان، پرده از گناه آنان بر می‌دارد. آن دو وقتی گناه کردند، نخست متوجه عریانی خود شدند. و نخستین جایی که خواستند به خیال خود

پنهان نمایند، محل گناه بود. برای همین کتاب مقدس می گوید که با برگ های انجیر، چیزی مانند کمر بند ساختند تا عورت خود را بپوشانند.

در واقع میان حوا و مار، یک گناه جنسی رخ داد که آن کار در کتاب مقدس، به خوردن یک میوه تشبیه شده است. و این یک بدبختی بزرگ بود که میان موجودی که به صورت خدا آفریده شده بود (انسان مینوی) با موجودی که شباهتی به خدا نداشت (حیوانی درنده خو) پیوند جنسی روی داد. این بدترین چیزی بود که می توانست روی دهد و بسیار هراس انگیز بود زیرا سزای چنین گناهی محکومیت به مرگ بود.

بیشتر زبان شناسان باستانی و تاریخ دانان که با نمادهای کهن آشنایی دارند این را می دانند که درخت شناخت نیک و بد، نماد گناه جنسی است. برای همین است که ویل دورانت، تاریخ نویس نامدار نیز بر این نکته آگاه بود و درباره آن نوشت.

آدم می بایست حوا را رها می کرد چون حوا آلوده و آبتن از یک ذریت بیگانه شده بود؛ ذریتی که از آمیختگی نسل آدم و نسل مار، پدید آمده و دیگر شباهتی به خدا نداشت. بلکه آمیخته ای از شباهت وحش و خدا بود. این شباهت نمی توانست پسندیده خدا باشد و با این شباهت فرمانفرمایی بر جهان، شدنی نبود. در واقع شیطان، با ترغیب انسان به این گناه، در پی نابودی شباهت خدا بر زمین بود.

در زبان فرانسه اصطلاحی قدیمی وجود دارد که تداعی کننده آمیزش جنسی است و آن اصطلاح، سیب گاز زده است. [croquer la pomme] سیب گاز زده یا گاز زدن سیب به معنی گناه جنسی یا رابطه جنسی است. ولی آدم نیز با گناه حوا همباز و سهم شد و ذریت خود را در حوا نهاد و نتیجه چنین آمیزشی، پا گرفتن دو گونه ذریت در حوا بود: ذریت آدم و ذریت مار.

📖 و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید. (پیدایش ۳ : ۱۵)

خدا به روشن‌ترین شیوه، وجود ذریتی به نام ذریت مار را گوشزد کرد. ذریت مار، یک ذریت روحانی و فرضی نیست، بلکه یک ذریت واقعی است. دودمانی که چون محصول یک آمیختگی بود و از خدا سرچشمه نمی‌گرفت، سرشار از رشک و فریب و آدمکشی بود. خدا آشکارا گفت که مار دارای یک دودمان است و نباید گمان کنیم که خدا از یک فرضیه سخن گفته است. به همان اندازه که دودمان زن، حقیقی است به همان اندازه دودمان مار هم واقعی است. مار نر پس از محکوم شدن و تنبیه، تبدیل به یک جانور خزنده گردید. اما ماده مار یا دیگر وحوش صحرا تا زمان وقوع توفان نوح باقی بودند.

این موضوع را در آینده بررسی خواهیم کرد.

فصل هفتم - گناه موروثی

آدم و حواریشه همه انسان‌های کنونی هستند. پس طبیعی است که وقتی مرگ به سرشت این دو انسان افزوده شد، ما نیز آلوده به ویروس مرگ شده باشیم. هرگاه ریشه آلوده باشد، هرآینه سرپای درخت، آلوده می‌گردد. اگر ریشه، میرا باشد سرپای درخت و شاخه‌ها نیز میرا خواهند بود، چرا که ریشه، کارویژه انتقال حیات را برعهده دارد. خون، که حیات انسان و هر جاننداری در آن است، آلوده شد. خون آدم و حوا آلوده شد. قرار نبود، نطفه کودکان توسط شهوت پدر و مادرشان بسته شود. ولی آدم و حوا، کوره راه شهوت و مرگ را برگزیدند. از این رو درد زه به زن داده شد، حال آنکه در آغاز، بنا نبود چنین باشد. این تنها بخشی از معرفت نیک و بد بود. درد زه یا زایمان، بخشی از تجربه کردن بدی یا معرفت یافتن به بدی بود که به زندگی انسان راه یافت، چون او مرگ را برگزید. جانوران ماده بخاطر حوا نبود که گرفتار

مرگ و درد زایمان شدند، بلکه این حوا بود که مانند آنها به درد زه گرفتار شد. خدا برای انسانی که به شباهت او ساخته شده بود چشم‌اندازی بس والاتر داشت. ولی افسوس که انسان از جایگاه خود سرنگون شد. انسان با گناه، از باغ عدن رانده شد و در یک جایگاه پست‌تر ایستاد. جایگاهی که شایسته و مناسب او نبود. زمین خار و خس رویاند. مرگ و تاریکی و در یک کلمه، «لعنت» و «محکومیت دائمی» به زیست بوم و زندگی روزمره آدمی افزوده شد.

📖 پس یهوه خدا به مار گفت: «چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعون‌تری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگی‌ات خاک خواهی خورد. میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» و به زن گفت: «درد زایمان تو را بسیار افزون گردانم؛ با درد، فرزندان خواهی زایید. اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود، و او بر تو فرمان خواهد راند.» و به آدم گفت: «چون سخن زنت را شنیدی و از درختی که تو را امر کردم از آن نخوری خوردی، به سبب تو زمین، ملعون شد؛ در همه روزهای زندگی‌ات با رنج از آن خواهی خورد. برای خار و خس خواهد رویانید، و از گیاهان صحرا خواهی خورد. با عرق جبین نان خواهی خورد، تا آن هنگام که به خاک بازگردی که از آن گرفته شدی؛ چراکه تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت» (پیدایش ۳: ۱۴-۱۹)

درخت شناخت نیک و بد، مرگ و دنیای مردگان را با خود آورد. جایی مخوف که روح مردگان پس از مرگ به آنجا می‌رفت یعنی جایی که از آن ارواح پلید بود. به راستی که چه داستان غم‌انگیزی است. ریشه مرگ، بیماری و هر چیز بد و ناجوری را به زندگی بشریت افزود. کودکان ناقص‌الخلقه و هر بیماری دیگری نتیجه گناه موروثی است که توسط شهوت، پای به جهان نهاد.

📖 در نتیجه، شهوت آبستن می‌شود و گناه را تولید می‌کند و وقتی گناه کاملاً رشد کرد، باعث مرگ می‌شود. (یعقوب ۱: ۱۵)

بر خلاف درخت حیات که در کتاب مقدس برای معرفی آن از واژه شناخت استفاده نشده است ولی برای درخت دیگر، از واژه معرفت که همان شناخت و تجربه کردن است استفاده شده است. میوه درخت معرفت، تجربه کردن و شناخت است. از این رو برای رابطه جنسی از واژه شناخت استفاده شده است:

📖 آدم زن خود حوا را بشناخت... (پیدایش ۴: ۱)

برنامه خدا این نبود که انسان با تجربه و شناخت، بارور و کثیر شود. این راه برای موجودات دیگر بود که شیهه خدا آفریده نشده بودند. محکومیت انسان بر پایه گناه موروثی نیست زیرا گناه موروثی، گزینش کردنی نیست. ولی مایه گناه، همین گناه موروثی است. و چون بخشی از داستان گناه در اختیار ما نبود خدا فرصت رستگاری را برای انسان فراهم ساخت.

فصل هشتم - نقشه نجات خدا

بسیاری از خود می پرسند که آیا خدا نمی دانست که آدم و حوا گناه خواهند کرد؟ اگر می دانست پس چرا انسان را آفرید؟ خدا پیشدان مطلق است. او پیشاپیش می دانست که آدم و حوا دست خود را به گناه خواهند آلود. سترگی و زیبایی کار خدا در آفرینش انسان این بود که یک ربات ناچار و بی اختیار نیافرید. بلکه موجودی بنام انسان را ساخت که آزادی آری یا نه گفتن را داشت. انسان آزاد است و آزاد آفریده شده است. از زیباترین کارهای دست خدا، آفرینش انسان بود؛ موجودی آزاد ولی پاسخگو. آزادی زمانی معنا دارد که پاسخگویی و پذیرش فرجام کارها نیز در کنارش باشد. آزادی همراه با مسوولیت پذیری و پاسخگو بودن زیباست زیرا آزادی بدون پاسخگویی، همانند دیکتاتوری است.

خدا پیش از آفرینش انسان، باژگونی او را دیده بود. آرمان خدا برای انسان این بود که پسران و دخترانی داشته باشد که بازتاباننده روی او باشند. شوربختانه آدم با گناه خود از این آرمان پدر دور شد. او از شاهراه حیات به کژراهه مرگ پای نهاد و از این رو مرگ در یاخته‌های او جای گرفت.

مرگ، یعنی جدایی از خدا که روح و حیات است. مرگ روحانی، جدایی از خدا یعنی پای نهادن روح انسان به جهانی که دنیای مردگان نام دارد. دنیای مردگان زندانی توصیف ناپذیر و هراسناک است. جایی که تا زمان داوری نهایی انسان، روح انسان پس از مرگ فیزیکی در آنجا گرفتار است. گناه، یگانه مسبب این پیشامد ناگوار است. ولی خدا در محبت خود پیش از آفرینش جهان، برنامه دیگری برای رسیدن به هدف خود بنیاد کرد و این نقشه و برنامه، همانا پرداخت بها و تاوان گناهان ما بود. او پیش از بنیاد عالم، اراده کرد تا به وساطت یک قربانی فراگیر، تاوان گناه جهانیان را بپردازد. از این رو هنگامی که حوا به ذریت مار آبستن بود، خدا مژده داد که از ذریت زن، نجات دهنده‌ای خواهد برخاست که سر شیطان را خواهد کوبید و نقشه شیطان را پوچ خواهد ساخت. این نجات دهنده وعده داده شده نمی‌توانست یک انسان معمولی و میوه شهوت یک زن و مرد باشد. چون هر تولدی که در نتیجه شهوت انجام می‌شود، گناه موروثی را در خود دارد.

داوود نبی به این نکته آگاه بود برای همین گفت:

📖 اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید. (مزمور ۵۱):
(۵)

داوود نبی محصول یک پیوند مشروع زناشویی بود. ولی او نیز از چگونگی گناه نخستین که نوع بشر به میراث برده است، آگاه بود. هیچ پیامبر یا امامی نیست که دارای پاکدامنی وارثی باشد، زیرا همه پیامبران و امامان در چارچوب یک زایش طبیعی به دنیا آمده‌اند. آدم آن گذرگاهی بود که باید حیات را به بشریت منتقل می‌ساخت ولی این گذرگاه، آلوده به مرگ

و گناه شد برای همین حیاتی بریده شده، کوتاه و آلوده به ما رسید. پیر شدن، نتیجه جدا شدن از منشأ حیات است. نقشه خدا بازگشت انسان به آرمان و آرزوی اوست. آرمانی والا که وارد شدن به جایگاه فرزندى است نه جایگاه بندگی و غلامی.

فصل نهم - جایگاه آدم

آدم در جایگاه ریشه بود یعنی در جایگاه پدر همه بشریت. به فرموده کتاب مقدس، همه ما از خون او هستیم. تفاوتی هم ندارد که سفید یا سیاه، سرخ و یا زرد باشیم. از هر رنگی که باشیم او پدر همه ماست و خود او پسر خدا بود. او پسر خدا بود چرا که مستقیماً به دست خدا و به همسانی صورت خدا ساخته شد. پس لقب "پسر خدا" ربطی به ازدواج خدا با یک زن ندارد. این پنداشتی کفرآمیز است. قائن پسر آدم نبود. او محصول یک آمیختگی بود. برای همین پس از اینکه هابیل که پسر آدم بود توسط برادرش قائن کشته شد، آدم دوباره زن خود را شناخت تا نسل آدم ادامه پیدا کند. شگفت نیست؟ قائن هنوز زنده بود ولی آدم برای بقای نسل خود، دوباره زن خود را شناخت یا به بیان امروزی، با او خوابید.

کتاب مقدس می گوید:

📖 پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیت نام نهاد، زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرار داد، به عوض هابیل که قائن او را کشت. (پیدایش ۴: ۲۵)

اگر قائن پسر آدم بود، حوا از یک نسل دیگر که به جای هابیل به او داده شده سخن نمی گفت. ولی نکته برجسته داستان این است که کلام خدا نه تنها از یک نسل دیگر بلکه از شباهت نیز سخن می گوید. نخست ببینیم که کلام خدا درباره آدم چه می گوید:

📖 این است کتاب پیدایش آدم در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت. (پیدایش ۵: ۱)

بر این پایه، آدم بی گمان به همانندی خدا آفریده شد و درباره پسر آدم یا آن نسل دیگر، چنین نوشته شده است:

📖 و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیث نامید. (پیدایش ۵: ۳)

هیچ جایی از کتاب مقدس نخواهید دید که نوشته باشد: قائن همانند آدم بود یا قائن شبیه خدا بود، بلکه گفته شده که قائن از شریر بود. در نسب نامه قائن کوچک ترین نشانه ای از شباهت او به آدم یا خدا نیست. او دودمان و تباری جداگانه دارد که به خدا ختم نمی شود، زیرا قائن، بخشی از برنامه خدا نبود. هر موجود و گونه ای باید موافق گونه خود باشد. این چیزی است که امروزه برخی از دانشمندان به دنبال آن هستند. پیوندها و آمیختگی های ژنتیکی شگفتی زا در نهایت، برخی از روح های زندانی شده در هاویه را آزاد خواهد نمود و آدمیان را دچار دردسر بزرگی خواهد کرد.

پس دانستیم که آدم شبیه خدا بود و پسرش شیث، هم سان آدم. برای همین در کتاب پیدایش، از فرزندان شیث به عنوان پسران خدا یاد شده است. در کتاب پیدایش دوبار از شناخت آدم و زنش سخن رفته است ولی ما سه نوزاد را می بینیم: قائن، هابیل و شیث. قائن و هابیل دو قلوهایی بودند که دو پدر جداگانه داشتند و برای همین همزمانی تولد، آنها برای تقدیم هدیه به خداوند، در یک روز و یک زمان حاضر شدند. آدم تا پیش از گناه در جایگاهی بود

که او می‌بایست همه موجودات را نامگذاری کند، چون بنا بود که آدم، فرمانروای زمین باشد. ولی در این نام‌گذاری، نکته بس زیبایی نهفته است.

📖 پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد. (پیدایش ۲: ۲۰)

به گواهی کتاب مقدس، حیوانات صحرا آخرین گروه از جانداران بودند که آدم آنها را نامگذاری کرد. در میان جانوران صحرا، بانوان بسیار زیبایی هم حضور داشتند. ولی آدم نمی‌توانست از میان هر موجود دوپا و زیبایی، کسی را به عنوان همسر یا معاون خود برگزیند. گرچه در میان این گونه‌های شبیه به انسان، بودند کسانی که می‌توانستند گرایش آدم را به خود برانگیزند، ولی نمی‌توانستند معاون شایسته‌ای برای آدم باشند چون هیچ‌یک از این بانوان زیبا به شباهت خدا آفریده نشده بودند. از این رو پس از اینکه حوا به دست خدا، ولی از دنده آدم سرشته شد، آدم گفت: گوشتی از گوشتم و استخوانی از استخوانم.

📖 و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت: «همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.» (پیدایش ۲: ۲۱-۲۳)

آدم درباره گونه‌های دیگر نمی‌توانست چنین بگوید که این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم. او نمی‌توانست با گونه‌های دیگر یک شود چون از او نبودند.

این تصویر زیباترین تصویر از یک شدن مرد و زن است. پس آدم در جایگاه پدر یعنی جایگاه ریشه همه بشر ایستاده است. از خون او بود که باید حیات به ما راه می‌یافت ولی متأسفانه جایگاه آدم باژگونه شد و حیاتی آلوده و بیمار را به ما منتقل نمود که مرگ را در خود داشت. در نتیجه اگر قرار بر نجات و رستگاری باشد، نزدیک‌ترین خویشاوند آدم می‌بایست این کار را انجام دهد. متأسفانه در میان فرزندان آدم، چنین کسی نبود، چون همه، از پیامبران گرفته تا

امامان و پادشاهان و ... از همان خون آلودهٔ آدم، حیات را به میراث برده بودند. نزدیک‌ترین خویشاوند ما هم یک فرشته نبود. بلکه نزدیکترین خویش ما خدا بود. چون آدم از خدا و به شباهت خدا بود، پسر خدا بود. پسر آدم نیز همچون آدم، زاده شد. پس تنها یک خویش داشتیم که می‌توانست ما را نجات دهد و این خویش، خدا بود و نه کس دیگری.

فصل دهم - نجات عظیم خدا

خدا در زمان‌های بسیار و به شیوه‌های گوناگون توسط انبیا با انسان گفتگو کرد. او مردان بزرگی را برای پیامبری برانگیخت. چه کسی داستان خنوخ، ابراهیم یا موسی و ایلیا را نمی‌داند؟ مردانی که هر کدام با آیات و معجزات شگرفی نمایان گشتند، آنچنان که دشمنان خدا را به زانو در آوردند. ولی هیچ‌یک از این پیامبران نمی‌توانستند نجات دهندهٔ جهان باشند. اگر خدا پروژهٔ نجات را برنامه‌ریزی نمی‌کرد، داستان انسان به پایان می‌رسید. درک برنامهٔ خدا و جایگاه انسان مهم است. اگر جایگاه انسان در نقشهٔ خدا درک نشود، می‌توان چنین پنداشت که خدا می‌توانست یک فرشته یا یک پیامبر را برای نجات انسان بفرستد. ولی اگر جایگاه انسان در نقشهٔ خدا درک شود، خواهیم دانست که شدنی نیست یک فرشته یا یک مخلوق هرچند والامقام، مأمور رستگاری انسان باشد.

دانستن نقشهٔ خدا و جایگاه والای انسان این اجازه را نمی‌دهد که بپنداریم نجات دهندهٔ بشر می‌تواند یک فرشته یا انسانی ساده باشد که در چارچوب تولید مثل شهبانی زاده شده است. جالب است که عزیزان مسلمان در تضادی کامل با خودشان هستند. از سویی انسان را موجودی برتر می‌انگارند که شیطان حاضر نشد در پیشگاه او سجده کند، در حالی که همهٔ فرشتگان

زانو زدند. از سویی برای نجات انسان، چشم به راه پیدا شدن کسی هستند که ویژگی‌های لازم را برای رستگاری بشر ندارد.

خدا آفریدگار انسان است و انسان شبیه اوست. پس تنها نجات دهنده نیز می‌تواند خدا باشد. اگر جز این باشد، باز هم می‌گوییم که نقشه خدا را درک نکرده‌ایم. در شگفتم که برخی از مسیحیان نیز از این برنامه والای خدا و جایگاه انسان، ناآگاه‌اند. در کتاب مقدس، خود خدا بار مسئولیت نجات را به دوش کشید. او نوید داده بود که خواهد آمد و رستگار کننده ما خواهد گردید. ولی یک چالش بزرگ بر سر راه بود. نجات‌دهنده لزوماً می‌بایست یک انسان باشد.

آدم در جسم سقوط کرد پس نجات‌دهنده هم باید در کالبدی همانند آدم ظهور می‌کرد. آدم با گناه، از جایگاه خود سرنگون شد و حیات پیوسته و جاوید را از دست داد. نجات‌دهنده باید می‌آمد و ما را دوباره به جایگاه از دست رفته و زندگی جاوید باز می‌گرداند.

آدم، پسر بود. پس خدا باید در کسوت پسر خدا ظاهر می‌شد تا نجات دهنده ما باشد و ما را دوباره پسران و دختران خدا گرداند. ولی چگونه ممکن بود که خدا انسان شود؟

این یک چالش بزرگ بود. آیا خدا می‌پذیرفت چنین کند؟

آدم، پدر بود. پدر همه ما. پس نجات دهنده ما هم باید پدر می‌بود. آدم پسر خدا بود پس نجات دهنده هم باید پسر خدا می‌بود تا ما را پسران و دختران خدا گرداند.

آمین

فصل یازدهم - مقدمه نقشه نجات

رستگاری انسان، بازگشت به جایگاه بایسته اوست. جایگاه فرزند خدا. اگر انسان به جایگاه اصلی بازنگردد در چشم خدا با وحوش صحرا یکی است. شیطان به دنبال در هم آمیختگی دو ذریت بود. آمیزشی از شباهت خدا با وحش که موجودی پایین رتبه است. این آمیختگی در زمان نوح به فاجعه‌ای انجامید که توفانی مرگبار را پدید آورد.

در باب ششم پیدایش، هنگامی که آدمیان یعنی کسانی که از نسل قائن بودند بی‌شمار شدند، دختران خوش سیما در میانشان بودند که توجه نسل خدا که از آدم و شیث بودند را جلب می نمود. اینکه گمان کنیم فرشتگان در باب ششم پیدایش پسران خدا هستند، نگرش نادرستی است. (ذکر این نکته ضروری است که موضوع "پسران خدا" در باب یکم از کتاب ایوب، با "پسران خدا" در باب ششم از کتاب پیدایش دو موضوع جداگانه است.) چون فرشتگان موجوداتی مادی نیستند. شهوت تنها در آفریدگان جسمانی وجود دارد نه در آفریدگان روحانی؛ یعنی موجوداتی که زاد و ولد طبیعی دارند.

درد زایمان در سایر موجودات زمینی بود اما بنا نبود در کسانی که از نسل خدا هستند نیز باشد. چون درد و شهوت بخشی از طبیعت و شناخت نیک و بد است. ولی موجودات مینوی، هنجارهای رفتاری جداگانه دارند. چون حوا از درخت شناخت نیک و بد خورد دچار درد زایمان شد. در حالی که در برنامه آغازین چنین چیزی نبود. درد زایمان نشان از فرو افتادن انسان به جایگاه پایین تر است. همچنان که عرق ریختن و خستگی هم بخشی از نتایج فرو افتادن انسان است. به سزای گناه، هم مرگ آمد هم درد زایمان هم عرق ریختن و هم زمین خار خس رویاند. یعنی آدم مسئول آبادی زمین بود اما خار و خس، بازدارنده زمین از آبادی دلخواه خداست. مفهوم خار و خس از آنچه برخی می‌پندارند، فراتر است. انسان بنا نبود با

چشم گریان پای به گیتی نهد. قرار نبود با درد زایمان زاده شود. بودن دو درخت در باغ از وضعیتی دوگانه در جهان حکایت می‌کرد؛ یعنی مرگ و حیات.

تا پیش از توفان نوح، دو گروه بنیادین وجود داشت: تبار آدم و تبار قائن. به گفته کتاب مقدس، خدای ریشه تبار آدم بود و ریشه نسل قائن باز به قول کتاب مقدس، شریب بود. همچنان که آدم پسری به شباهت خود داشت، برای قائن نیز چنین بود. از این رو نام نخست‌زاده آدم در کتاب مقدس آورده شد و نیز نام نخست‌زاده قائن. نسل آدم با شیث آغاز می‌شود:

📖 و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیث نامید. (پیدایش ۵: ۳)

📖 و قائن زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خونخ را زایید. و شهری بنا می‌کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خونخ نام نهاد. (پیدایش ۴: ۱۷)

مادر هر دو تبار، حوا بود. برای همین، نام مادر جمیع زندگان را یافت:

📖 و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است. (پیدایش ۳: ۲۰)

گفتنی است که حوا پس از گناه، این فرنام (لقب) را گرفت.

اولویت موضوع رستگاری، ورود به یک بهشت ساختگی، یعنی مکانی سرسبز و سرشار از امکانات که شبیه سوئیس، نروژ یا ... باشد نیست. چنین بهشتی ساخته مذاهب است. در بهشتی که ساخته مذاهب است، شهوت‌رانی مشروع، پاداش بهشتیان است. پاداش در بهشت اسلام، حوری و قلمان است. مردان و زنان بهشتی که زنان و مردان مومن را در لذایذ جنسی همراهی خواهند کرد. ولی در ملکوت خدا که انسان نجات یافته وارد آن می‌شود، کسی نه نکاح می‌کند نه منکوحه می‌شود. چون انسان از این بدن آلوده به ویروس گناه، رها خواهد شد و بدنی جلال یافته که همچون فرشتگان است خواهد داشت. تا پیش از توفان نوح، این دو نسل یعنی تبار آدم و تبار قائن در کنار هم بارور می‌شدند.

چنین می‌نماید که رشد نسل قائن بیشتر بوده است. چرا که در این نسل برای بار نخست، چند همسری دیده می‌شود:

📖 و لَمَك، دوزن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظَلَّة.
(پیدایش ۴: ۱۹)

درخور نگرش است که در این نسل، نخستین آدمکشی، نخستین چند همسری و نخستین موسیقی غیر الهی را می‌بینیم:

📖 و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همه نوازندگان بربط و نی بود. (پیدایش ۴: ۳۸)
صنعت کاران نخستین نیز از تبار قائن بودند:

📖 و ظَلَّة نیز توبل قائن را زاید، که صانع هر آلت مس و آهن بود. و خواهر توبل قائن، نعمه بود (پیدایش ۴: ۳۲)

آمیزش هوش مار با هوش حوا، دانشمندان بی‌خدا اما مذهبی را پدید آورد؛ یعنی الاهدانانی دور از خدا!!

این آمیختگی شاید برای بسیاری زیبا باشد اما نمی‌تواند خود را با خواست کامل خدا هماهنگ کند.

عیسی مسیح گفت:

📖 زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور، عاقل‌تر هستند. (لوقا ۱۶: ۸)

با وجود گناه در تبار آدم، آنها پسران و دختران خدا بودند. حتی در این تبار این را می‌بینیم که اگر با خدا همگام می‌شدند می‌توانستند همچون خنوخ، بدون چشیدن مزه مرگ، به پیشگاه خدا بروند. تفاوت نسل آدم با نسل قائن در این بود که دودمان آدم را روح خدا راهنمایی می‌کرد. اما پیش از توفان نوح، متأسفانه این دو تبار درهم آمیختند. آمیختگی مار با حوا به زایش قائن انجامید ولی پیش از توفان، آمیختگی نسل خدا با نسل آدمیان که از حوا (مادر جمیع زندگان) بود، اوضاع را دو چندان ناگوارتر کرد.

کتاب مقدس می‌گوید که از این آمیختگی، انسان‌هایی بد نهاد، بدکار و بی‌خدا پدید آمدند:

📖 و در آن ایام، مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زایدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سَلَف، مردان نامور شدند. و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است. و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. (پیدایش ۶: ۴-۷)

نخستین آمیختگی به زایش قائن و سپس به رانده شدن آدم از باغ عدن انجامید. فرجام دومین آمیختگی، مردمانی بسیار بدکردار بودند که مسبب یک توفان دهشت‌زا شدند. ولی نکته برجسته این است که در دومین آمیختگی، روح خدا از انسان جدا می‌شود. چون روح خدا نمی‌توانست در این ترکیب ناجور جای گیرد. خدا تنها می‌توانست در یک تبار بی‌آلایش که شبیه اوست ساکن شود نه در دودمانی مختلط.

اگر برفرض بپنداریم انسانهایی که هم‌سان خدا بودند با فرشته‌ها آمیزش کردند، ناگزیر باید به تولد انسانی بهتر با بدنی بهتر و حتی بدنی مقاوم‌تر در مقابل مرگ می‌انجامید. کمترین تاثیر چنان آمیزشی باید این می‌بود که انسان به جای نهصد سال، دوهزار سال زیست کند. ولی این آمیختگی، بدکارتر و ناکارآمدتر شدن انسان را در پی داشت.

آنچه باید بدانیم این است که در گناه نخستین، مار که جنسیت نر داشت با حوا آمیزش کرد که قائن را تولید کرد. ولی پیش از توفان، این پسران خدا بودند که به دختران آدمیان در آمدند. نسل در کتاب مقدس از مرد است اما برای اینکه فرزندی دارای هویت، بعنوان مثال دارای هویت یهودی باشد، حتماً باید از شکم یک یهودی به دنیا می‌آمدند. این یک نماد است. برای اینکه پسران خدا متولد شوند باید از زنانی از تبار آدم می‌بودند. ولی این چرخه، با وصلت پسران خدا با دختران آدمیان، شکسته شد. یعنی شیطان گام به گام هویت انسان را نابود کرد.

در گام نخست، آمیزش با یک وحش و در دومین گام، آمیزش با زنانی از تبار قائن، سبب شد که روح خدا به تمامی، از آدمیان برود.

روح خدا روحی نیست که در وحش‌ها جای گیرد. روح خدا در انسانی جای می‌گیرد که به شباهت خدا ساخته شده است. روح خدا هرگز در یک شامپانزه یا انسان‌نما جای نمی‌گیرد. از این روست که برنامه نجات خدا در درجه نخست برای انسان است. هرگاه انسان در جایگاه خود بایستد، طبیعت هم از تباهی و ویرانی، خواهد رست. اگر بر فرض با آمیخته‌ای از انسان و فرشته مواجه بودیم، روح خدا می‌توانست در آن ترکیب یا آمیخته‌ای از انسان و فرشته ساکن شود ولی روح قدوس خدا نمی‌تواند در ترکیب انسان و حیوان مسکن گزیند.

📖 و هر یک از آنها به راه مستقیم می‌رفتند و به هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند و در حین رفتن رو نمی‌تافتند. (حزقیال ۱: ۱۲)

این چیزی است که طرفداران دیدگاه آمیزش فرشتگان با انسان درک نکرده‌اند. فرشتگان، دارای حیات خدا و در حضور خدا هستند و پیوسته روی پدر را می‌بینند. باز می‌گویم که فرشتگان غریزه و حسی به نام شهوت ندارند. این به درخت شناخت نیک و بد ربط دارد. شهوت از خواهش جسم است. (غلاطیان ۵: ۱۶)

خواهش جسم به حیوانات نیز تعلق دارد:

📖 زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است. (اول یوحنا ۲: ۱۶)

فرشتگان چون دارای کالبد فیزیکی یعنی جسمی که از خاک ساخته شده باشد نیستند پس نمی‌توانند دارای حس شهوانی باشند. برای همین است که شیطان به مار که حیوانی از صحرا بود نیاز داشت. کسی نمی‌تواند نقشه نجات را به درستی درک کند مگر اینکه به این ملزومات و مقدمات گناه آشنایی داشته باشد.

فصل دوازدهم - مقدمه نقشه نجات و توفان نوح

خواندیم که انگیزه خدا از آفرینش انسان این بود که پسران و دخترانی به همسانی خود داشته باشد. و شیطان در پی پوچ گردانیدن این هدف بود و هنوز هم هست. آدم و حوا با گناه خود باعث راندگی ما از بهشت (باغ عدن) شدند. در اسلام گفته می‌شود که آدم توبه کرد و توبه او پذیرفته شد. مسلمانان در کی از نقشه خدا برای بشریت ندارند. اگر درک درستی داشتند باید کمی اندیشه می‌کردند که اگر به باور آنان توبه آدم پذیرفته شد، چرا او به بهشت بازنگشت؟

این پرسش را هنگامی که بخاطر اعلام کلام خدا در ایران زندانی بودم از یک شیخ اهل سنت که هم‌بندی من در زندان نظام شیراز بود پرسیدم ولی او نتوانست پاسخی قانع کننده بدهد. توبه‌ای که نتواند ما را به جای نخست بازگرداند توبه نیست. یا دست کم باید بگوییم که توبه نارسا و ناقصی است. امکان نداشت آدم با این ویروس به عدن بازگردد.

در توفان نوح، خدا بجز هشت تن، همه انسان‌های دیگر را از زمین برداشت. به این دلیل روشن که اگر این آمیختگی نسلی ادامه می‌یافت خدا نمی‌توانست نقشه نجات انسان را پیاده کند. چون همه چیز نابود می‌شد. خدا برای حفظ نقشه خود و نجات آفرینش خود می‌بایست توفانی می‌فرستاد. و گرنه باید سراسر خلقت نابود می‌شد و زمین، دوباره تهی و بایر می‌گردید. یافته‌های تازه نشان می‌دهد که زمین به راستی یک توفان سهمگین را به خود دیده است. ادامه باشندگی زمین وابسته به وجود انسانی به شباهت خدا که بتواند بر زمین فرمانروایی کند، بود. بنا نبود یک جانور آمیخته، فرمانده جهان باشد بلکه انسانی که به شباهت خداست. در این زمان که خدا از کردار همه جهان ناخشنود بود تنها یک تن در چشم خدا عادل دیده شد: اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

📖 این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می‌رفت. (پیدایش ۶: ۸-۹)

تنها یک تن. حتی دربارهٔ پسران نوح چنین گواهی داده نشده است. گفتنی است که نوح نه از نسل قائن بلکه از تبار آدم بود. رستگاری نمی‌توانست از تبار قائن پدیدار شود.

آنچه دربارهٔ پیش از توفان باید بدانیم این است که پیش از توفان وضعیت خدا با انسان دیگرگونه بود. در واقع دنیای پیش از توفان را نمی‌توان در دو عهدی که در فصول آینده درباره‌شان گفتگو خواهیم کرد جای داد. برای همین در کتاب مقدس به زمان پیش از توفان، جهان کهن یا عالم قدیم گفته می‌شود:

📖 و بر عالم قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، توفان را بر عالم بی‌دینان آورد (دوم پطرس ۲: ۵)

به باور یهودیان، نوح با یکی از دختران نسل قائن وصلت کرد. ریشه چنین دیدگاهی این است که در تبارنامهٔ قائن یک زن برجسته شده و از او یاد شده است. این زن بی‌گمان جایگاهی ویژه دارد که نامش در کتاب مقدس آمده است. چون در تبارنامه‌ها تنها اسم زنان برجسته یا تاثیر گذار برده می‌شود. و گرنه روند همیشگی کتاب مقدس این است که از بکار بردن نام زنان پرهیز کند.

📖 ... و خواهر تو بل قائن، نعمه بود. (پیدایش ۴: ۲۲)

شاید نعمه یکی از عروسان نوح و یا همسر خود نوح بوده است. با دانستن اینکه نعمه از زن دوم لمک بود و با توجه به درازی عمرها در آن زمان، پذیرفتنی است که چنین انگاره‌ای، درست باشد.

اکنون دانستید که چرا در فصول نخستین کتاب، وجود سه درصد زن ناندرتال‌ها در انسان کنونی را گوشزد کردم؟ ولی نکتهٔ برجسته این است که این درصد اندک، نشان می‌دهد که داستان پیدایش آدم و حوا درست است و گرنه از نظر ژنتیکی باید تاثیر بسیار بیشتری از این

که هست دیده می‌شد. به هر روی باید گفته شود که پس از توفان نوح یک آغاز نوین را داریم. ولی این آغاز نو، با پیش از توفان نوح یکسان و همانند نیست. توفان نوح، پاسخی روشن برای چگونگی انقراض سایر گونه‌هاست.

برخی از دانشمندان و محققانی که در پی چرایی این نابودی هستند، گمانه‌ها یا فرضیه‌های پوچی را طرح می‌کنند. ولی کتاب مقدس استوارترین دلیل ممکن را آورده است. توفانی سه‌گین و وجود یک گونه، روشن می‌نماید که چرا محققان باید به حقانیت کتاب مقدس گواهی دهند. بی‌گمان علم نیز روزی که به تکامل برسد به درستی کتاب مقدس و توفان نوح، اذعان خواهد نمود. اینکه خدا هشت نفر را حفظ کرد و از این هشت نفر یک آغاز تازه را بنیاد نهاد. به راستی که کتاب مقدس، کلامی بی‌همانند است. برای ما جستار ناپدید شدن و نابودی گونه‌های دیگر، کاملاً روشن است.

اینکه تمدن کنونی از بابل یا خاورمیانه آغاز می‌شود، خود استوار کننده حقانیت کلام خداست. اینکه در جاهایی از جهان یک استخوان یا یک نقاشی، یک میخ یا سنگ در کاوش باستان‌شناسی یافته شود، ملاک تمدن بودن پیشینیان نیست. برای همین از اصطلاح ماقبل تاریخ برای این گونه‌ها استفاده می‌شود. ولی آنچه از تمدن و تاریخ می‌دانیم کاملاً ثبت شده است.

فصل سیزدهم - مقدمه نجات - پس از توفان

پس از توفان معروف به توفان نوح، بسیاری چیزها در دنیا دگرگون شد. حتی شکل فصل‌ها تغییر کرد؛

📖 مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد. (پیدایش ۸: ۲۲)

به هر روی از دیدگاه علمی اگر چنین توفانی روی داده باشد، طبیعی است که جهان دستخوش دگرگونی شود. چنین توفانی ناگزیر زمین را می‌بایست از مدار خود بیرون برده باشد. دانش امروز بشر باید بتواند ردپای این دگرگونی را بیابد. زمانی که علم ژنتیک نبود نمی‌شد این را ثابت کرد که همه ما دارای ریشه مشترکی هستیم. نیز اینکه تنها یک گونه انسان باقی مانده است، اثبات کردنی نبود. ولی اکنون به کوشش دانشمندان و تکوین و تکامل دانش بشری، این جستار به روشنی استوار گردیده است. نمی‌دانم چرا این منتقدین پس از این یافته‌ها خاموشی نمی‌گزینند، زیرا اگر تنها یک گونه باقی مانده است، پس داستان آدم حوا درست است.

گفتنی است که در یافته‌های تازه، روشن شده است که پیوند میان گونه‌های مختلف، ارتباط چندان رایجی هم نبوده است. یکی از دلایل این یافته‌های دانشمندان، دانستن این نکته است که بدن برخی گونه‌ها، بوی بس زننده‌ای برای گونه‌های دیگر داشته است. با این همه، این رویداد یعنی پیوند میان گونه‌ها بوده ولی بسیار اندک بوده است. چون قانون طبیعی خدا این است که هر جنسی موافق جنس خود را تولید کند. ولی از سویی می‌دانیم که همه آنها در چارچوب شناخت نیک و بد بوده‌اند و نمی‌توان انتظار گزینشی نیکو و درست را از آنها داشت.

اینکه این گونه‌ها، زیر قانون شناخت نیک و بد بودند برای آنان گناه به شمار نمی‌آمد. چون زیر آن قانون زاده شده بودند. ولی این در برنامه نخستین خدا برای آدم و حوا نبود، زیرا هنوز گناه در میان نبود. از این رو همه چیز نیکو بود و زمین خار و خس به بار نمی‌آورد و لعنت نشده بود.

از آنجا که آدم از خاک گرفته شد طبیعی بود که در باغ، درخت شناخت نیک و بد هم باشد و چون دارای بعد مینوی و روحانی هم بود، باید درخت حیات هم آنجا می‌بود و هر دو نیز در وسط باغ، حضور داشتند.

چنانکه پیشتر گفتیم، پس از توفان یک آغاز دوباره به وقوع پیوست. نسل کنونی بشر از نوح و سه پسر اوست:

📖 و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی‌های سوختنی بر مذبح گذرانید. و خداوند بوی خوش بوید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم، چنانکه کردم. (پیدایش ۸: ۲۰-۲۲)

اینکه اندیشه‌های دل انسان از همان کودکی رو به بدی است نمایانگر عمق نفوذ گناه در سرشت و طبیعت آدمی است. بی‌دلیل نیست که حتی در یک کودک تازه متولد شده رگه‌هایی از حسادت دیده می‌شود. ممکن است برخی بگویند که این حسادت، لازمه بقا است و یک امر غریزی است. کدام بدی، چه شرارتی؟

ولی حقیقت این است که اگر روح خدا در انسان کار میکرد، غریزه آدمی او را به سوی حسادت و خودخواهی نمی‌کشید.

این میوه، همان ریشه گناه‌آلود در نهاد آدمیان است که بیرون از اراده خدا و باغ عدن، زاد و ولد کردند:

📖 و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هر چه بر زمین می‌خزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود؛ به دست شما تسلیم شده‌اند. و هر جنبنده‌ای که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم، مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، مخورید. و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت. هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود، زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. و شما بارور و کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.» و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت: «اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم، و با همه جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما، با هر چه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین. عهد خود را با شما استوار می‌گردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.» و خدا گفت: «اینست نشان عهدی که من می‌بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلاً بعد نسل تا به ابد: قوس خود را در ابر می‌گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود. و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود، آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد می‌باشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند. و قوس در ابر خواهد بود، و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.» و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است. (پیدایش ۹: ۱-۱۷)

اینکه پس از توفان، پروانه گوشتخواری به انسان داده می‌شود خود موضوعی است که لزوماً در چارچوب این کتاب نمی‌گنجد. ولی نکته برجسته این است که چه در گذشته و چه امروز، خدا هرگز پروانه نداد که انسان خون بنوشد. نه خوردن خون انسان روا است نه خوردن خون حیوانات. و دلیلی هم که در این آیات آورده شده اینست که جان و زندگی هر حیوانی در خون اوست. برای همین جادوگران و شیطان پرستان در پی خوردن خون انسان و حیوان

هستند. درک این چیزها مهم است. چون انسانی که به شباهت خدا ساخته شده است، نمی تواند از یک زندگی بیگانه استفاده کند.

در روزگار ما بدبختانه بسیاری، خوراک‌هایی را می‌خورند که در خون پخته شده است، ولی نمی‌دانند که این موضوع تا کجا به روح آنان آسیب می‌رساند. انسان دارای تنها یک وجه و آن هم وجه جسمانی نیست. این چیزی است که باید درک شود. همچنان که موظفیم از تن خود نگاهبانی کنیم باید از روح و بُعد مینوی خود نیز نگاهبانی کنیم. این همان چیزی است که در دنیای ما نه تنها کمتر به آن پرداخته می‌شود بلکه با آن دشمنی و تمسخر آشکار انجام می‌گیرد. در حالی که نگهداری از روح، مهمتر است. دنیای خشن و بی‌رحم امروز ما بازتاب دهنده روح بیمار انسان است. اینکه گمان کنیم با ورزش‌هایی چون یوگا یا روش‌های ابداعی فرزندان شیطان، می‌توانیم روح خود را آرام نماییم، بیراهه‌ای آشکار است.

آنچه روح را تسکین می‌دهد رستگاری و نجات حقیقی است. بازگشت به جایگاه فرزندی است. ستایش آفریدگار و ارتباط با او در مقام پدر است. این رابطه در آرمان و برنامه نخستین آفرینش انسان بوده است که انسان باید به آن بازگردد.

فصل چهاردهم - قربانی و معنی آن

از زمان انجام گناه توسط انسان و دور شدن او از خدا، موضوع قربانی به میان آمد. آنچه باید دانسته شود این است که خدا نیازمند هدایای ما نیست. نباید گمان کنیم که خدا در پی هدایا است. پیش از گناه، نه نیازی به قربانی بود و نه چنین چیزی معنی می‌یافت. موضوع قربانی به

پس از گناه مربوط می‌شود. آنچه باید گفت این است که هر قربانی و هدیه‌ای، لزوماً پسندیده خدا نیست، چون با هدف آغازین خدا در سازش نیست.

گناه، زیان‌آور و دارای هزینه است. پیش از گناه، انسان معصوم بود. ولی پس از گناه چشمان‌شان باز شد و متوجه عریانی خود شدند و از برگه‌های انجیر برای پوشاندن شرمگاه خویش، پوششی ساختند. ولی به گواهی کتاب مقدس، خدا از پوست حیوان، پوشاکی برای آنان فراهم ساخت. یعنی خونی ریخته شد تا آدم و حوا پوشانده شوند. این یک نماد بود. اندکی پس از آن در کلام خدا می‌خوانیم هنگامی که هابیل و قائن برای گذراندن هدیه به پیشگاه خدا رفتند هدیه قائن پذیرفته نشد. کاستی و کمبود هدیه قائن، انگیزه خوب او نبود بلکه او درکی از نقشه نجات خدا نداشت و هدیه‌ای داد که هماهنگ با برنامه نجات خدا نبود. قائن همان کاری را کرد که امروزه در مذاهب و فرقه‌ها انجام می‌گیرد.

آنچه ارزشمند است، نه زیبایی آیین‌ها و یا مفهوم مراسم آنها، بلکه هماهنگی با آرمان و برنامه خدا که پیش از بنیاد عالم برای رستگاری انسان ریخته شده بود. گناه از گذرگاه خون وارد بشریت شد. پس رستگاری هم باید از گذرگاه خون وارد شود. این چیزی بود که هابیل آن را درک کرد ولی قائن نه. ایمان حقیقی یک الهام و مکاشفه الهی است که با برنامه او در هماهنگی است.

هابیل دانست که نجات از ریختن خون بدست می‌آید چون خون و حیات انسان آلوده شده است. او دانست پوششی که خدا برای آدم و حوا ساخت تا پوشیده شوند یک کار بی‌مفهوم نبود. چون خدا هیچ کار بی‌مفهوم و بی‌پیامی ندارد. او دانست که حیاتی باید ریخته شود تا انسان رستگار شود. برای همین یک بره را قربانی کرد. این بره نماد و بازتابی از کاری بود که خدا می‌خواست انجام دهد.

مزد گناه مرگ بود. انسان با گناه پای در دنیای مرگ نهاد. پس برای جلوگیری از مرگ باید پاداش گناه که مرگ بود، با یک مرگ پرداخت می‌شد. انسان یک موجود ماشینی نیست که

با منطق و استدلال ماشینی، مفهوم رستگاری و قربانی را بازگو کنیم. انسان یک موجود مینوی است. پس در چارچوب خرد و منطق روحانی باید به دنبال مفهوم رستگاری باشیم. مرگ و دنیای پس از آن یک مفهوم مکانیکی علمی نیست. پس نباید با یک نگاه و تئوری به مفهوم نجات و قربانی بنگریم. چنین نگاهی کاربرد ندارد. قربانی نیاز بود چون سزای گناه باید با مرگ پرداخت می‌شد. حیاتی آلوده شده و تنها با یک حیات غیر آلوده می‌شد آن را بازپرداخت کرد. برای همین هابیل، تصویری را که از بره در ذهن خود داشت به یاد آورد و گوسفندی را برای قربانی در پیشگاه خدا گذراند. نوح نیز به همین شیوه رفتار کرد و حیوانات پاک را تقدیم نمود. در واقع منطق قربانی، همان منطق قانون دیه است تا عدالت خدا و کلام خدا زیر سؤال نرود. هر قربانی و از هر حیوانی پذیرفتنی نبود.

بر خلاف برخی از گذشتگان که انسان یا فرزندان خود را قربانی میکردند، این کار هم بی‌هوده بود. چون انسانی که خود آلوده به گناه بود نمی‌توانست بهای گناه انسان دیگری را بپردازد. شیطان برای بسیاری از مردمان، مفهوم قربانی را از چارچوب درست آن خارج کرد. آنچه به قربانی ارزش می‌بخشید، هماهنگی آن با نمودار و برنامه خدا برای رستگاری بود.

اگر به ردپای خدا در تاریخ نجات بنگریم خواهیم دید که چگونه برنامه نجات ریخته شد. در ابتدا خدا از سایه‌ها استفاده کرد، چون انسان برای دریافت قربانی بنیادین آمادگی نداشت. یکی از زیباترین تصویرها را در قربانی ابراهیم می‌یابیم. در قربانی ابراهیم، پیامی بسیار مهم نهفته است. ستیز در درجه نخست بر سر اسماعیل یا اسحاق نیست بلکه پیام این کار مهم است. نزاع اسحاق یا اسماعیل، تنها نزاعی میان مسلمانان و یهودیان یا مسیحیان نیست بلکه جدالی است که حتی در میان فلاسفه کهن، مسلمان و شعرا نیز بوده است، تا جایی که مولانا در یکی از اشعار خود می‌گوید:

اسحاق شو در نهر ما خاموش شو در بحر ما

تا نشکند کشتی تو در گنگ ما در سنگ ما

ولی این کار ابراهیم پیام مهمی دارد. خدا به ابراهیم دستور داد پسر خود را قربانی کند. کلام خدا تغییر پذیر نیست. اگر کلام خدا تغییر کند دیگر ارزشمند نخواهد بود. دستور به ابراهیم روشن بود: پسر خود را قربانی کن. آنچه مسلمانان نمی دانند، پیام این کار ابراهیم بود. مسلمانان بینشی از برنامه خدا برای نجات ندارند. این یک ناسزا نیست. این یک فراخوان برای تفکر است. نجات یک ستیز مذهبی فرقه‌ای نیست که بخواهیم تعارف وار با آن برخورد کنیم. نجات سرنوشت ابدی است. رستگاری یک بازی کودکانه نیست. از این رو نمی توانم در این زمینه به نرمی و احتیاط سخن بگویم زیرا موظفم روراست باشم.

در ادیان ابراهیمی این همداستانی را می بینیم که خدا به ابراهیم دستور داد فرزند خود را قربانی کند. اگر به گمان مسلمانان، این کار تنها یک آزمایش ساده بود، وقتی ابراهیم در این آزمون سربلند شد، می توانست به سادگی از کوه به زیر آید. اما اگر این اتفاق می افتاد یک چالش بزرگ پدید می آمد. عدالت و کلام خدا زیر پرسش می رفت. کلام خدا محقق نشده می ماند. در واقع باید گفت با این دستور خدا پسر ابراهیم واقعا به مرگ محکوم شد. ولی آنچه پسر ابراهیم را رهایی بخشید، یک جابجایی بود. در اندیشه مسلمانان این جابجایی درک کردنی نیست. ولی این جابجایی روی داد تا نمادی از برنامه نجات خدا برای بشریت باشد.

این جابجایی قرار گرفتن یک قوچ به جای پسر بود. قوچ در این جابجایی، در واقع جان پسر ابراهیم را از مرگ رهانید. بی گمان بدون این جابجایی پسر ابراهیم از مرگ رهایی نمی یافت و بدون هیچ درنگی باید کشته می شد. ولی این جابجایی باعث شد تا کلام خدا و عدالت خدا پابرجا بماند. در واقع خدا از خون پسر ابراهیم گذشت چون خون قوچ به جای او ریخته شد. چه تصویر بی مانندی داریم.

این نمادی بود از یک جابجایی که در برنامه خدا پیش از بنیاد جهان توسط خدا پی ریزی شده بود. در شریعت موسی خدا توسط قربانی های بیشتر، برنامه خود را آشکار کرد. او نشان داد که چگونه گناه را برای همیشه دور خواهد کرد. ولی یکی از تصاویر زیبا این بود که شخص

گناهکار، دست خود را پیش از گذراندن قربانی بر سر قربانی می‌نهد و به گناهان خود اعتراف می‌کند و سپس بره، کشته می‌شد. این قربانی نباید معیوب یا حتی یک کاستی جسمانی می‌داشت. یعنی نباید کور یا لنگ باشد یا بیمار باشد. فقط هم باید نر یک‌ساله می‌بود.

این‌ها تصاویر و سایه‌ها بودند. این قربانی‌ها به قول کتاب مقدس، کم‌زور بود و توانایی دگرگون کردن انسان را نداشت. برای همین باید هر سال و بارها انجام می‌گرفت.

اعتبار این قربانیها در این بود که سایه‌ای از قربانی اصلی بودند. در واقع سایه از اصل، نیرو می‌گرفت. اما سایه، توان برابر با توان اصلی را نداشت. چون انسان هنوز آمادگی دریافت آن اصل را نداشت. حیات قربانی زودگذر، توانایی تغییر انسان و بازگرداندن او به مقام فرزندی را نداشت زیرا تنها برای پوشاندن گناهان یک سال آدمی بسنده بود. با این حال آن قربانی‌ها، می‌توانست انسان را آماده دریافت و درک قربانی اصلی نماید. در این میان، خدا انبیاء بسیاری را بر گماشت تا انسان را آماده کند. با این همه هیچ‌یک از انبیاء نمی‌توانستند نجات دهنده باشند. در فصل آینده پیش از پرداختن به قربانی اصلی به این موضوع خواهیم پرداخت که چرا انبیاء نمی‌توانستند رهایی بخش و رستگار کننده باشند.

دانستیم که قربانی‌ها می‌توانستند سایه‌ای از اصل باشند اما نمی‌توانستند نجات همیشگی را به ارمغان بیاورند. کتاب مقدس درباره این قربانی‌ها و هدایا می‌گوید:

📖 و این مثلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوت ندارد که عبادت کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند. (عبرانیان ۹: ۹)

📖 چون پیش می‌گوید: «هدایا و قربانی‌ها و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی،» که آنها را بحسب شریعت می‌گذرانند. (عبرانیان ۸: ۱۰)

📖 و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرراً می‌گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی‌تواند کرد. (عبرانیان ۱۰: ۱۱)

بی‌گمان یک حیات پایین‌تر از انسان نمی‌توانست قدرت آموزش کامل گناهان و بازگرداندن انسان به پیشگاه مقدس خدا را داشته باشد. دامنهٔ مرگ به ایستادن قلب انسان و بازگشت او به خاک، محدود نمی‌شد، بلکه تا جهانی دیگر که نامور به جهان مردگان است ادامه دارد و این هراس آور تر از مرگ جسم است. این چیزی است که بسیاری آن را نمی‌فهمند که مرگ جسم، پایان نیست. برای همین انسان پروانهٔ خودکشی ندارد. زیرا کسانی که خودکشی می‌کنند، از چاله به چاه می‌افتند. اگر مرگ به معنی پایان کار انسان بود، خودکشی می‌توانست یک راهکار خردمندانه باشد. ولی اگر پایان کار او نباشد، در واقع، آنکه از هرسو بازنده است کسی است که خودکشی کرده است. اگر مرگ جسم، پایان است پس هر کس می‌تواند آنچه‌آنچه که می‌خواهد زندگی کند.

فصل پانزدهم - ویژگی‌های نجات دهنده

بیشتر ادیان، به ویژه ادیان ابراهیمی از یک نجات دهنده سخن گفته‌اند. این باور، ریشه در مژده‌ای دارد که نیای همهٔ ما انسانها دریافت کرد. آدم و حوا پس از گناه، مژدهٔ نجات دهنده‌ای که از ذریت زن خواهد بود را شنیدند. و این مژده در پایهٔ نخست، پیش از پیدایش دبیره (خط)، سینه به سینه به مردمان گوناگون رسید. ولی همه نتوانستند با مکاشفهٔ خدا هم‌راستا و همگام شوند. برای همین افسانه‌های بسیاری ساخته شد.

زرتشتیان پنداشتند که قرار است از دریاچهٔ کیانسیه (دریاچهٔ هامون) که زرتشت نطفهٔ خود را بدانجا ریخت، نجات دهنده، برخیزد. از اینکه این دریاچه خشک شده یا در حال خشک شدن است می‌گذریم ولی خواهیم دید که زرتشت و نطفهٔ او نمی‌تواند نجات دهندهٔ جهان را به جهان هدیه کند. امام مهدی مسلمانان نیز خصوصیات نجات دهنده واقعی را ندارد. یک انقلاب،

هر اندازه هم که در راه عدالت باشد، نمی‌تواند به نجات بشر بیانجامد. بگذریم که در این انقلاب، امام مهدی نجات‌دهنده مسلمین، با سنگی که از سوی یک پیر زن یهودی پرتاب می‌شود، کشته خواهد شد. بودا نیز توانایی رستگار نمودن جهان را ندارد.

نخستین ویژگی نجات‌دهنده، این است که نباید وارث گناه آدم و حوا باشد.

چرا این گزاره مهم است؟ چون زندگی از مجرا و تنگه آدم و حوا به همه ما منتقل شد. در این بدیاری و میراث شوم، تفاوتی میان من و شما با مهدی شیعیان یا یکی از نوادگان پیامبر اسلام و حتی خود پیامبر اسلام و هر شخصی که شما او را نیکو می‌انگارید، نیست. همه در چارچوبی زاده شدند که یک چارچوب همگانی و شهوانی است، پس وارث گناه هستند. حتی اگر هم شیعیان بگویند که پیامبر ما گناهی نداشته است، ولی قرآن از چنین باوری پشتیبانی نمی‌کند.

دوم اینکه نجات‌دهنده می‌بایست در همان جایگاهی بود که آدم اول قرار داشت؛ یعنی پدر باشد و نیز، پسر خدا باشد. چنان‌که در فصل‌های پیشین گفتیم، او باید بتواند حیات جاودانی را به ما منتقل نماید. زندگانی جاوید با دادن وعده بهشت در ازای رفتارهای پارسایانه به دست نمی‌آید. بلکه نجات‌دهنده باید بتواند حیاتی را به ما برساند که ما را به جایگاه فرزندی خدا بازگرداند. پس از آدم، یگانه شخصیتی که در درازای تاریخ آدمیان، دارنده این ویژگی بود که خودش ریگبر یا میراث‌دار و ویروس گناه نباشد و توانایی رستگاری آدمیان را داشته باشد، عیسی مسیح بود. گرچه باورمندان بودا نیز چنین می‌پندارند که بودا از باکره زاده شده است ولی حتی اگر به راستی چنین باشد، زاده شدن از یک دوشیزه به تنهایی دلالت بر نجات‌دهنده بودن کسی نمی‌کند. زیرا آنچه مسیح را متمایز می‌سازد، تنها باکره بودن مادرش نیست. بلکه همه نبوتها و آیات و معجزاتی است که از بدو تولد تا مرگ و رستاخیز و صعود او را در بر می‌گیرند. همه این پیشگوییها در مسیح، تحقق یافت نه هیچ بنی بشر دیگری.

تولد از باکره بسیار مهم است اما تنها شرط شناخت نجات دهنده موعود نیست. نجات دهنده باید تمام شرایط را داشته باشد و عیسی مسیح تنها شخص در تاریخ بشریت است که تمام شرایط منجی موعود را دارد.

تنها این ویژگی است که تولد از باکره را ارزشمند می‌نماید. وگرنه زاده شدن یک کودک از دختری دوشیزه، بدون اینکه مفهوم میرا بودن او از میراث گناه و بی‌آلایش بودن آن نوزاد را به ما برساند، ارزشی نداشت جز اینکه به عنوان رویدادی شگفت‌آور از آن یاد شود. عیسی مسیح یگانه کسی است که حیات آلوده آدم به او راه نیافت. چون تولد او از روح القدس بود. دخالت روح القدس در زاده شدن مسیح، نشان‌دهنده این بود که او از ژن و یاخته‌های مریم چیزی به ارث نبرده است. همه چیز از روح القدس بود. در قرآن نکته ویژه‌ای درباره زایش مسیح گوشزد شده که درباره هیچ پیامبر دیگر و حتی درباره پیامبر مسلمانان نیز همانند آن گفته نشده است.

قرآن در معرفی عیسی مسیح می‌گوید:

...روحي از جانب اوست... کلمه او و روح اوست. (سوره نساء آیه ۱۷۱)

چنین می‌نماید که مسلمانان، معنای این آیه را به درستی در نیافته‌اند. در این که مفسرین قرآن چه از دیدگاه شیعیان و چه به باور اهل سنت، مصون از خطا به شمار نمی‌آیند، تردیدی نیست. ولی عیسی مسیح در قرآن، تنها روحی از جانب پروردگار معرفی نشده بلکه کلمه خدا و روح خدا هم شناسنده شده است. این القاب بسیار گران‌بایه، تنها برای یک تن در کتاب قرآن آمده است و آن هم عیسی مسیح است و بس.

مفهوم عبارت «روح خدا» مفسرین و مترجمین قرآن را چنان درگیر چالش کرده است که ناگزیرند در پراتر به توضیح و در واقع، تحریف مفهوم راستین لقب «روح خدا» پردازند. زیرا کسی از روح آدمی به او نزدیک‌تر نیست. روح آدمی در حقیقت با خود آن فرد یکی

است. برای همین است که مفسران و مترجمان قرآن بی‌مناک هستند. ولی کار در اینجا پایان نمی‌پذیرد.

مسیح در قرآن، نه تنها «روح خدا»، بلکه «کلمه خدا» نیز خوانده شده است. با خود بیانده‌شید؛ کسی که هم روح خدا و هم کلمه خدا نام دارد، چه کسی جز خود خدا می‌تواند باشد؟ برای همین گفتم این القاب، نیرومندترین القابی است که در قرآن به کسی داده شده و حتی قدرتمندتر از القاب پیامبر مسلمین است. زیرا قرآن به پیامبر اسلام می‌گوید به مردم بگو که من نیستم مگر بشری مانند شما که به من وحی می‌شود. (سوره کهف) ولی به عیسی مسیح، فرنامی گران‌پایه و فراتر از انسان داده شده است.

توصیف قرآن درباره مسیح به همین جا نیز پایان نمی‌پذیرد. در معجزاتی که قرآن به مسیح نسبت داده است، گفته شده که مسیح از مقداری گل یک پرند ساخته.

یعنی با دست و نفس مسیح، یک آفرینش انجام شد. این مانند همان کاری است که خدا در کتاب پیدایش درباره آفرینش آدم گفته بود. از گل زمین و نفس خدا، آفرینش آدم انجام پذیرفت.

البته این چیز عجیبی برای کسی که این دو لقب را دارد نیست. درست است که قرآن از مکاشفه کامل خدا بی‌بهره است ولی با این همه، مسلمانی که در پی شناخت حقیقت باشد، نمی‌تواند از این نکات به سادگی درگذرد. خصوصاً که در قرآن که کلام الهامی برای مسلمانان است، تنها و یگانه منجی و آنکه باز خواهد گشت، عیسی مسیح است. وقتی همان کلامی که الهامی می‌دانند، تنها مسیح را نجات دهنده جهان و رستگار کننده جهانیان می‌داند، چرا باید مسلمین در پی احادیث و روایات غیر الهامی برای ساخت منجی دیگری باشند؟ آیا این بیانگر تنگ‌نظری مذهبی مسلمانان و حقیقت‌گریزی آنان نیست؟ در سوره (زُخْرُف، آیات ۶۰ تا ۶۹) باز گشت مسیح به تنهایی، نشانه قیامت دانسته شده است.

مقصود این است که بدانیم تنها کسی که این جایگاه را دارد عیسی مسیح است. هیچگونه پیشگویی یا نبوتی که به آمدن پیامبر اسلام یا مهدی موعود، بشارت داده باشد، در کتب آسمانی نیست. مگر پس از ظهور اسلام. مسلمانان خود نیز می‌دانند که در کتب انبیاء پیشین، هیچ نشان یا وعده‌ای درباره‌ی پیامبرشان نیست. حتی اگر سخنی هم وجود می‌داشت که ندارد، با ویژگی‌هایی که برای منجی حقیقی برشمردیم، او نمی‌توانست ماشیح موعود یا منجی و نجات دهنده‌ی جهان باشد. این درباره‌ی پیامبری که در چارچوب الهیات اسلامی دارای وحی رسالی است ولی باید پشت سر امامی که تنها می‌تواند صاحب وحی رحمانی در حد مادر موسی باشد نماز بخواند، نشان دهنده‌ی تحریف در فقه شیعه است. از دیگر سو فقه سنی هم که چشم به راه ظهور یکی از نوادگان پیامبر اسلام است قابل اعتماد نیست. چرا که آن منجی هم با منطق اسلامی نمی‌تواند دارای وحی رسالی باشد. پس در جایگاهی پایین تر از کسی خواهد بود که وحی رسالی دارد. نباید از یاد برد که در چارچوب اسلام، وحی رسالی مسیح با بالا رفتن او به آسمان، ناپدید نمی‌شود. مگر اینکه مسلمانان بگویند مسیح پیامبر نیست که چنین سخنی از نظر فقهای اسلامی، کفر است.

انگیزه من در اینجا کمک به همه‌ی دیدگاه‌ها است. انگیزه‌ام به هیچ‌روی، تاختن به باورهای کسی نیست، بلکه کمک به همه انسانهای جهان است تا هنگامی که فرصت باقی است، در راستی توبه کنند و رستگاری و نجات مسیح را به دست آورند.

📖 پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الآن تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند. (اعمال ۱۷: ۳۰)

این فرمان خداست.

فصل شانزدهم - پیشگویی‌ها و نبوت‌ها

در بسیاری از ادیان شناخته شده و حتی ناشناخته، مژده دربارهٔ یک منجی وجود دارد. در اینکه بقول حافظ، بسیاری چون با حقیقت آشنا نبودند ره افسانه زدند هم شکی نیست.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بینه

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

ولی نکتهٔ برجسته این است که چه در باور زرتشتی‌ها، چه مسلمانان شیعه چه بهودیان و حتی در بسیاری از آئین‌های اساطیری، سخن از این است که نجات دهنده از یک دوشیزه یا یک زن خواهد بود. پیشتر گفتیم که این پیشگویی توسط آدم و حوا به همهٔ نسل بشر رسید. ولی چون در بسیاری از اقوام، رد خدا دنبال نشد، ناپدید شد. اینکه همهٔ زنان می‌توانند فرزند بیاورند، رویدادی طبیعی است. پس ویژگی این نبوت در چه بود؟

نخستین و کهن ترین پیشگویی دربارهٔ ظهور منجی، این است:

📖 و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنهٔ وی را خواهی کوبید. (پیدایش ۳: ۱۵)

این به معنی ظهور نجات دهنده‌ای است که از ذریت زن خواهد بود. زن به تنهایی نمی‌تواند ذریتی داشته باشد. پس شگفتی این پیشگویی است که ما را به این نتیجه می‌رساند که خدا بنا بود یک کار ویژه انجام دهد. بی‌گمان، شیطان برنده داستان می‌بود و کاری موشکافانه کرده بود. چون توانسته بود توسط مار، انسانی را که به شباهت خدا آفریده شده بود را آلوده کرده و ذریت خود را درون آدمیان جای دهد. در نگاه شیطان، کار تمام شده بود و باید بشریت فرمانبر او می‌شد، ولی خدا مژده داد که از تبار زن، یک منجی برخواید خاست. شیطان با گناه نخستین، راه طبیعی ورود منجی را یکسره بست. چون به وسیله زایش‌های معمول، مرگ و

گناه مانند یک ویروس ادامه می‌یافت. هر زایشی یک روند معکوس هم در خود دارد. به گفتهٔ زمورنویس، روزهای عمر ما شمرده شده بود. آنچه در کمین انسان بود، سرنوشتی ناروشن، جدا و دور از خدا بود. شیطان با فریب دادن زن، بر همهٔ جهان چیره گشت.

در گام نخست، مار که موجودی نر و انسان‌نما بود حوای ماده را فریفت. در گام دوم و پیش از توفان، شیطان با دختران زیبا وارد داستان شد. در گام نخست، ذریت خود را داخل کرد در گام دوم ذریت خدا را نیز می‌خواست از آن خود کند. آگاهی بر این چیزها برای درک نجات بی‌مانند خدا، اهمیت دارد. خدا در این نبوت مژده داد که ذریت زن، سر مار را خواهد کوبید، یعنی نقشهٔ او را پوچ خواهد نمود. اگرچه او نیز پاشنه منجی را خواهد کوبید ولی نجات دهنده یا همان ذریت زن، پیروز میدان است. چون سر مار توسط او برای همیشه کوبیده خواهد شد و نقشه او نقش بر آب خواهد گردید. رستگار کنندهٔ ما نقشه شیطان را که نمادی از سر است، نابود خواهد کرد. ولی که می‌توانست آن نجات‌بخش موعود باشد؟

آیا رزتشت یا مهدی یا محمد می‌توانستند؟ نه. حتی ابراهیم و موسی و بزرگ‌ترین انبیاء نمی‌توانستند باشند چون هیچ‌یک، از تبار زن نیستند بلکه در یک زایش نرمال، مانند دیگران زاده شدند.

ولی خدا ششصد سال پیش از زایش منجی، از زبان یک نبی معروف بنام اشعیا فرمود:

📖 بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زاید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند. (اشعیا ۷: ۱۴)

طبیعی‌ترین حالت این است که ذریت زن از یک باکره باشد. چون اگر از یک دوشیزه نبود، ذریت زن به‌شمار نمی‌آمد. در شگفتم چرا برخی از مسلمین با این آیه ستیز دارند در حالی که کتاب آنان قرآن گواهی می‌دهد که مریم باکره بود. آنچه در این پیشگویی شگرف بود، نوید تولد نوزادی از یک باکره بود که نامش عمانوئیل است که به معنی "خدا با ما" است!!

باز اشعیا نبی درباره منجی، چنین پیشگویی کرد:

📖 زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. (اشعیا ۹: ۶)

این نجات دهنده، پادشاه است. این نجات دهنده باید مشاور شگفت‌انگیز باشد و خدای جنگاور و پدر سرمدی باشد.

در فصل پیش دیدیم که چرا باید نجات دهنده، نزدیکترین خویشاوند ما باشد تا بتواند اعاده حق کند. اگر نجات دهنده، پدر نباشد نمی‌تواند درخواست احقاق حق کند. این یک قانون است. چون آدم از این جایگاه سرنگون شد، تنها پدر او می‌توانست این جایگاه را بیابد و جز این شدنی نبود. در هر وضعیت دیگری شیطان می‌توانست مانع شود، مگر اینکه خدا دخالت کند. خدا هم در جایگاه پدر می‌توانست احقاق حق کند. داستان نجات انسان به این سادگی‌ها نیست که هر کسی بتواند درک کند. انسان در جایگاهی پست و پائین ساخته نشد. هدف خدا هم این نبود که انسان در جایگاهی پست باشد. شیطان توسط آدم در پی چیرگی بر درخت حیات بود. ولی خدا این راه را بست. شیطان نتوانسته بود به درخت حیات دست یابد. از این رو توسط آدم بدنال دسترسی بدان بود. اگر شیطان می‌توانست این طرح را نیز با پیروزی پشت سر نهد، بدی، جاودان و ابدی می‌گردید. از این رو خدا نیز درخت حیات را تا زمان زایش رستگار کننده، دور از دسترس انسان نگاه داشت.

📖 و خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.» پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشی را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند. (پیدایش ۳: ۲۲-۲۴)

برخلاف گمان بسیاری از مردم، شیطان و نیروهای او روح‌های پاینده‌ای نیستند. شیطان محکوم به نابودی است زیرا به دریاچه آتش، محکوم شده است. در واقع دریاچه آتش، محکومیت تعیین شده برای شیطان و نیروهای او بود نه برای انسان. ولی انسان با گزینش خود می‌تواند رستگار شود یا در سرنوشت و محکومیت شیطان سهیم گردد. هیچ روحی جدا از خدا پاینده نیست، چون تنها در خدا حیات پاینده و جاوید هست. پس دانستیم که نجات دهنده برای اینکه ذریت زن به‌شمار آید باید از یک دوشیزه (باکره) باشد. از این رو فاطمه نمی‌تواند، زن گفته شده در پیدایش باشد چون چنین جایگاهی نداشت. او ازدواجی کاملاً عادی داشت و در هنگام دوشیزگی هم فرزندی به دنیا نیاورد. مریم تنها زنی است که از او در قرآن، همچون پیامبران یاد شده است و نام او ۳۵ بار در قرآن آمده است. در حالی که حتی یک‌بار در قرآن، به روشنی سخنی از دختر پیامبر اسلام گفته نشده و نامی از او برده نشده است. اینکه سوره کوثر قرآن را چنان تفسیر کنیم که ممکن است اشاره آن به فاطمه باشد، چندان کمکی به مسلمین نمی‌کند. چون هیچ جای قرآن نامی از فاطمه نیامده، ولی از مریم بارها نام برده شده است.

میکاه نبی (پیامبر) هفتصد سال پیش از تولد نجات دهنده، نشانی و روستای تولد او را پیشگویی کرده و گفت:

📖 و تو ای بَیْثَ لَحْمِ أَفْرَاتَه اگر چه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است. (میکاه ۵: ۲)

آنچه در خور نگرش است اینکه در همه پیشگویی‌ها درباره تولد نجات دهنده، از او به عنوان کسی یاد شده که پاینده و همیشگی است. همچنانکه پیش‌تر گفتم، جز خدا کسی نمی‌توانست رستگار کننده انسان باشد. هیچ فرشته‌ای و هیچ پیامبری هم نمی‌توانست. زیرا جایگاه و مقامی که انسان داشت، شایسته آن بود که کسی والا مقام‌تر و متعالی‌تر از او، نجات دهنده اش باشد. نه انسانی گناهکار چون انسانهای دیگر یا فرشتگانی که مخلوق و آفریده شده هستند. مسلمانان

پیوسته در نمازشان می‌گویند: لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً أحد. این عبارات و یا هر جمله دیگری، گره‌ای از بندهای بی‌شمار ایشان باز نخواهد کرد و رستگاری‌شان را در پی نخواهد داشت. خدا مانند رهبران مسلمین نیست که از مردم دوری می‌کنند تا از خود یک چهره مقدس و بزرگ بسازند.

خدا محبت است. بزرگی خدا در این نیست که خود را پنهان کند و در برابر دردها و اسارت‌های مردم، بی‌تفاوت باشد. اتفاقاً بزرگی خدا در این است که مسئولیت پذیر است. خدا یک رهبر خودکامه نیست که در نهانخانه پنهان شود. او خود را آشکار می‌کند. از سویی در اسلام گفته می‌شود که خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و از سوی دیگر از خدا، تصویری می‌سازند که دور از همه است. در اینکه خدا قدوس است و احدی نمی‌تواند او را ببیند شکی نیست. ولی خدا خود را آشکار می‌سازد.

به یاد دارم در سفری که به افغانستان داشتم با یکی از استادان دانشگاه سلام ملاقاتی داشتیم. او به من گفت شما اعتقاد دارید عیسی خداست؟ شاگردان او با نگاه تحسین برانگیزی به او خیره شده بودند، گویی که استادشان سخن عمیقی گفته و مرا گیر انداخته باشد. در پاسخش گفتم: در قرآن نوشته شده که موسی یک درخت آتشین را دید که نمی‌سوخت. آیا آن نور یا آن آتش، خالق بود یا مخلوق؟ چه کسی بود که با موسی صحبت کرد؟ او پاسخ داد: مخلوق بود. و توقع نداشت من پاسخ او را با فریاد بدهم و بگویم: به خدای احد که کفر می‌گویی. چون از آن نور این صدا برخاست که منم خدای عزیز و حکیم. (سوره نمل آیه ۹)

به او گفتم هیچ نبی یا فرشته‌ای نمی‌تواند خود را خدای عزیز و حکیم معرفی کند. این استاد ناگزیر پذیرفت که اشتباه کرده و این خدا بوده که با موسی صحبت کرده است. به او گفتم همچنان که خدا از میان به گفته آنان یک درخت و به گفته کتاب مقدس از میان یک بوته آتشین با موسی گفتگو کرد، به همان صورت ولی این بار نه در یک بوته بلکه در یک انسان با ما سخن گفت که لقب‌اش روح‌الله و کلمه‌الله است.

بیهوده نیست لقبی هم که به موسی در قرآن داده شده، کلیم الله است. دوستان مسلمان باید درک کنند که دعوا باعث نخواهد شد نجات یابند، بلکه پذیرش حقیقت، نجات بخش است. اگر مسلمانان می‌گویند که اسلام یعنی تسلیم، باید به حقیقت و راستی گردن نهند، نه اینکه تنها شعار سردهند و بگویند که ما تسلیم حق هستیم. تسلیم شدن، یک عمل است و تنها به سخن دانی نیست. به عمل کار برآید، به سخن دانی نیست.

زاده شدن از باکره مهم است زیرا خدا تنها در دو تولد مستقیماً دخالت کرد. تنها در دو تولد. نخست آدم و دوم عیسی. نه پنج تولد یا ۱۲۴۰۰۰ تولد بلکه تنها در دو تولد. چون این دو تن، جایگاهی کلیدی برای تمامی بشریت دارند. درک این مسایل بسیار کاربردی است. زمان آن فرار رسیده که حقیقت اعلام شود. چون تنها حقیقت است که آزاد می‌کند. تعصبات مذهبی و درک بد از برنامه خدا در همه مذاهب، به گمراهی انسان انجامیده است. از دیگر سو، زاده شدن از دوشیزه اگرچه بسیار مهم است، ولی این تنها ویژگی نجات دهنده نیست. بلکه او باید وجودی پاینده نیز باشد.

چرا این مساله مهم است؟ چون اگر پاینده نباشد نمی‌تواند حیات پاینده را به انسان ببخشد. اینجاست که درک می‌کنیم چرا نجات دهنده باید از روح القدس متولد شود نه از انسان؟ نجات دهنده نمی‌بایست از شهوت متولد شود بلکه تنها از روح القدس. درباره نجات دهنده و زندگی او پیشگویی‌های دیگری هم شده بود. داوود نبی، رنج‌های نجات دهنده را دیده بود و تخمیناً هزار سال پیش از تولد او گفت:

📖 قوتم از بین رفته، همچون آبی که بر روی زمین ریخته شده باشد. بندبند استخوان‌هایم از هم جدا شده، و دلم مانند موم در سینه‌ام آب شده است. گویم همچون سفال خشک شده و زبانم به سقف دهانم چسبیده است؛ تو مرا به حال مرگ رها کرده‌ای. دشمنان، این گروه شریر، مرا احاطه کرده‌اند. مانند سگ‌ها دور مرا گرفته‌اند، دست‌ها و پای‌های مرا دریده‌اند. استخوان‌هایم از فرط لاغری شمرده می‌شوند. دشمنانم به من خیره شده نگاهم می‌کنند. ردایم را بین خود تقسیم می‌کنند و بر جامه من قرعه می‌اندازند (مزمور ۲۲: ۱۴-۱۸)

در این پیشگویی، هم از سوراخ شدن دست و پاهای مسیح گفته شده، هم از مصلوب شدن او و هم از اینکه برای ریگیری (به ارث بردن) لباس او، قرعه خواهند افکند. گفتنی است که در ظهور نخستین مسیح، تقریباً ۱۰۹ پیشگویی کهن به تحقق پیوست. معجزات مسیح، موشکافانه و با جزئیات پیشگویی شده بود:

📖 آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید. (اشعیا ۳۵: ۵)

📖 تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. (اشعیا ۴۲: ۷)

📖 آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آبها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید. (اشعیا ۳۵: ۶)

پس می‌بینیم که در این کیفیت است که نجات دهنده می‌بایست ظهور می‌کرد. این تنها بخشی از پیشگویی‌ها و نبوت‌های کتاب مقدس است. انبیاء به آمدن هیچکس جز مسیح، مژده ندادند. هیچ نشانه‌ای از آمدن کسی به جز عیسی مسیح در پیشگویی گذشتگان نیست. هرگاه نبوت‌های پیشین انبیاء را در کنار هم در یک پازل بچینیم، تنها یک چهره را می‌بینیم؛ یعنی عیسی مسیح و بس.

فصل هفدهم - تولد عیسی از باکره

عیسی مسیح تنها کسی است که از یک دوشیزه زاده شد. چنانکه بیشتر خواندیم این تولد در برنامه خدا بود و پیش از تولد عیسی مسیح، پیشگویی‌های فراوانی شده و همه انبیا و قوم خدا چشم به راه این تولد بودند. گفتنی است که مجوسیان شرقی که از ایران بودند نخستین کسانی

بودند که از راه ستاره‌شناسی متوجه تولد او شدند. برای همین است که با تولد مسیح، در تاریخ ایران بسیاری مسیحی شدند و این، شکاف بزرگی میان زرتشتیان انداخت. زرتشتیان برخلاف شعارشان که از کردار نیک و پندار نیک و گفتار نیک دم می‌زدند، به این شعار در عمل پایبند نماندند، چون بدترین برخوردها را همان رهبران زرتشتی با مسیحیان داشتند. حتی یکی از دلایل موفقیت اسلام در شرق، همین فساد دربار و رهبران مذهبی زرتشتی بود. آنچه باید بدان آگاهی یابیم این است که شعارهای زیبا نمی‌توانند سرشت و ذات انسان را تغییر دهند.

زایش مسیح، پایان یک بن بست بود. بن‌بستی که شیطان پدید آورد و فرمانروای جهان شد. این تولد می‌بایست از طریق یک زن انجام می‌شد چون به سبب ناطاعتی یک زن بود که گناه و سپس ذریت مار وارد جهان گردید. پس شایسته و بایسته این بود که اطاعت و فروتنی در برابر خدا نیز توسط ذریت زن وارد این جهان شود. در واقع با ناطاعتی حوا، گناه و ذریت مار وارد شد و با اطاعت مریم و یوسف، رستگاری پای به جهان ما نهاد. برای همین کتاب مقدس می‌فرماید که زن به زائیدن رستگار می‌شود.

📖 اما به زائیدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند. (اول تیموتائوس ۲: ۱۵)

این زایش، تولد یک نوزاد ساده نبود، بلکه تولد نجات‌دهنده جهانیان را دربر داشت. کتاب مقدس در داستان آفرینش هستی و نجات جهان چنین می‌فرماید:

📖 در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود. و نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی آن را درنیافت. (یوحنا ۱: ۱-۳)

در آغاز آفرینش، خدا با نیروی کلامش، جهان را آفرید. کلامی که تا پیش از آغاز، در خدا بود از او برون شد و با نیروی او، جهان از نیستی، هستی یافت. کلمه، همان خداست. خدا

آفریدگار همه چیز است. در این کلمه حیات است و حیات نور آدمیان است. زیرا انسان با انجام گناه، آن نور را از دست داد.

کتاب مقدس داستان را چنین پی می‌گیرد:

📖 آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود. او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. (یوحنا ۱: ۹-۱۰) آری اگر آن نور نمی‌آمد، کار انسان ساخته بود. ولی آنگاه هم که آمد چون با سادگی و فروتنی آمد، جهان او را نشناخت با اینکه جهان به دست و نیروی او آفریده شده بود.

📖 و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. (یوحنا ۱: ۱۴)

تجسم کلمه نمی‌توانست از شهوت باشد یا با قدرت انسان انجام شود. چون رستگاری از سوی خداست، برای همین نیز خدا از راه مریم باکره به این تجسم، جامه عمل پوشاند. پس نباید بپنداریم که زایش مسیح از یک باکره، نمایشی از قدرت خدا بود. خدا، خدای کارهای نمایشی و شگفت‌آور نیست که برای جذب فالوور دست به کارهای اینچینی بزند. او خدایی قدوس، یکتا و بی‌همانند است. تنها با زایش از یک دوشیزه (باکره) بود که گناه نیاکانی و موروثی، توان راه‌یابی به سرشت مسیح را نمی‌یافت. دخالت روح القدس در زایش مسیح، از این که مسیح، ریگبر و وارث مرگ و گناه شود، پیش‌گیری نمود. حیات انسان، از آدم بود یعنی پدر همه آدمیان. پس باید حیاتی نو که حیات خدا و روشنایی بخش سرشت و ذات آدمیان است، وارد می‌شد. و این حیات از گذرگاه زایش از باکره به این جهان پای می‌نهاد.

در کتاب مقدس، درباره هدف این زایش چنین گفته شده است:

📖 لهذا هم‌چنان که به وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند. (رومیان ۵: ۱۲)

منطق کتاب مقدس این است که اگر به واسطهٔ یک انسان گناه وارد شد، پس به میانجی‌گری یک انسان نیز گناه می‌بایست متوقف شود.

📖 زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید. (رومیان ۵: ۱۵)

📖 و چنانکه در آدم همه می‌میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت. (اول قرن‌تیاں ۱۵: ۲۲)

📖 و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات بخش شد. (اول قرن‌تیاں ۱۵: ۴۵)

📖 انسان اول از زمین است خاکی؛ انسان دوم خداوند است از آسمان. چنانکه خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است، آسمانی‌ها هم چنان می‌باشند. (اول قرن‌تیاں ۱۵: ۴۷-۴۸)

آدم دوم، لقب مسیح است. انسان دوم، خداوند است. چه حقیقت شگفت‌انگیزی! انسان دوم خداوند است از آسمان. کتاب مقدس بر این نگرش استوار است که چنانکه شکل انسان خاکی را گرفتیم، صورت انسان آسمانی یا انسان دوم را نیز خواهیم گرفت. این در صورتی است که نجات بی‌ظنیر خدا را پذیرا شویم.

📖 و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت. (اول قرن‌تیاں ۱۵: ۴۹)

برنامه خدا این بود که نخست باید صورت انسان خاکی را بگیریم.

📖 لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی. (اول قرن‌تیاں ۱۵: ۴۶)

آدم دوم چون خداوند بود، نمی‌توانست از میوهٔ شهوت، زاده شود. برای همین، تولد از دوشیزه یک ضرورت بود تا این تجسم و تن‌گیری روی دهد. مسیح، آدم دوم بود. از این رو بر همه

چیز این جهان مسلط بود. همچنان که آدم اول نیز بنا بود بر همه چیز حکمفرما باشد ولی با گناه، این اقتدار به کاستی و ناتوانی گرایید.

مسیح بر حیوانات مسلط بود.

📖 ... و با وحوش بسر می برد و فرشتگان او را پرستاری می نمودند. (مرقس ۱: ۱۳)

مسیح بر جهان هستی چیره بود. بر آب راه رفت و توفان مرگ بار را با یک فرمان آرام کرد. او هر بیماری را شفا می داد. مسیح به آنچه زیر آبها بود آگاه و حکمفرما بود تا جایی که به پطرس گفت که برود و از دهان یک ماهی سکه هایی بیرون آورد. مسیح ولی نعمت است چون توانست با پنج نان و دو ماهی هزاران گرسنه را سیر کند. بر مرگ و دنیای مردگان قدرت داشت، چون مردگان را زنده می کرد. او کسی را که چهار روز از مرگ و تدفین او گذشته بود، از مرگ و دنیای مردگان فرا خواند و دوباره زندگی بخشید. یعنی عیسی فرمانروای تن، جان و ارواح نیز بود. عیسی گفت من قیامت و حیات هستم. مسیح فرمانروای خاک، آب، باد، درختان و گیاهان بود برای همین درخت انجیری را که بار نیاورده بود، با یک فرمان خشکاند. پیامبران نیز دارای آیات و معجزاتی بودند ولی مانند عیسی بر سراسر هستی احاطه نداشتند. مسیح بر همه رویدادهای گیتی آگاهی و تسلط داشت زیرا آدم دوم بود و آدم دوم، رهننده جهان است. با اینکه مسیح با حیوانات خطرناک به سر برد آنها هیچ آسیبی به او نزدند، چون او آدم دوم بود و بر همه موجودات جهان، چیرگی داشت.

به قول یکی از شعرا: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

جنگاوری، خردمندی و سیاستمدار بودن، کسی را نجات دهنده جهانیان نمی گرداند. تاریخ، انسانهای جنگ آور، خردورز و نیرومند بسیاری به خود دیده است. ولی هیچ کس بر مرگ و

دنیای مردگان، مسلط نبود. هیچ‌یک از آن نام‌داران و نام‌آوران، به تنهایی بر همه رویدادهای جهان، قدرت نداشت.

در دومین بازگشت عیسی مسیح، او خدای جنگاور نامیده شده که به دادگری و راستی جنگ می‌کند. او پادشاهی و فرمانروایی بی‌همتایی را آغاز خواهد کرد که در آن، هم شیطان به بند کشیده خواهد شد و هم جهان هستی به وضعیت بنیادین و آغازین خود باز خواهد گشت. چهار پایان دیگر به دو گروه وحشی و اهلی دسته‌بندی نخواهند شد. شیر و بره با هم خواهند چرید و خوراک یکسانی خواهند خورد. این همان وضعیتی است که زمین تا پیش از گناه آدم داشت. عیسی مسیح برای هزار سال، با دادگری و مهر ورزی، فرمانروایی خواهد کرد. از آن پس، زمان جاودانگی خواهد رسید که گفتگو درباره آن در چارچوب و حوصله این نوشتار نمی‌گنجد.

فصل هجدهم - شریعت

پیش از آنکه مسیح بیاید خدا به موسی، آن نبی بزرگ خود، شریعت یا قوانین خود را بخشید. شریعتی بسیار کامل و ریزبینانه که هیچ نیازی به تکمیل شدن با یک شریعت دیگر نداشت. این پنداشت نادرست دوستان مسلمان درباره کامل بودن اسلام، از آن روست که تقریباً هیچ یک از مسلمانان، شریعت موسی را نخوانده‌اند تا ببینند چه اندازه این شریعت جزئی‌نگر و پُر و پیمان است. ده فرمان موسی تنها بخشی از شریعت بی‌مانندی است که به موسی داده شده و به راستی تا امروز، این شریعت، شریعتی کامل است. ولی شریعت تنها مانند یک آینه بود.

شریعت نمی‌توانست آدمیان را از گناه برهاند. یک قانون هر اندازه هم که پروپیمان و بی‌نقص باشد نمی‌تواند ذات و سرشت آدمی را دگرگون نماید. براین پایه، گره و چالش ما در ناکافی بودن شریعت نیست بلکه مقصود، ناتوانی انسان در گردن نهادن به فرمان‌های شریعت است. شریعت و قربانی‌هایی که در شریعت گذارنده می‌شد قدرت نداشت انسان را به جایگاه نخست بازگرداند. شریعت تنها همچون یک آرامبخش بود و تا اندازه‌ای می‌توانست درد را پنهان کند ولی چاره و درمان درد نبود. قوانین بر دو لوح سنگی نگاشته شده بود. ولی آنچه انسان نیاز داشت تبدیل شدن از درون بود. از این رو خدا وعده‌ای دیگر به آدمیان داد:

📖 و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد. (حزقیال ۳۶: ۲۶)

📖 و ایشان را یک‌دل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید. (حزقیال ۱۱: ۱۹)

📖 اما خداوند می‌گوید: «این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. (ارمیا ۳۱: ۳۳)

ما به پیمان دیرین خدا با قوم خود و قوانین آن دوره، عهد عتیق می‌گوییم. عهد عتیق بر لوحه‌های سنگی که نمادی از قلب انسان است نگاشته شد. برای همین نیز چه در شریعت موسی و یا هر قانون و شریعت دیگری، انسان توانایی اطاعت و انجام آن دستورات را نداشت و ندارد. از سویی شریعت توانایی تبدیل انسان و بازگرداندن او به جایگاه نخست را نداشت و از دیگر سو قربانی‌های تقدیم شده ضعیف بود.

برای همین چنانکه پیشتر خواندیم خدا قول داده بود پیمانی تازه با آدمیان ببندد و این عهد را نه بر لوح‌های سنگی، بلکه بر دل‌ها نویسد تا آدمی را از درون، دگرگون نماید و شریعت در دل انسان جای گیرد و بخشی از وجود او گردد. خدا در پیمان دیرین، با سرانگشت خود بر تخته‌های سنگی نوشت. ولی در عهد و پیمان جدیدی که وعده آن را داده بود، با همان

سرانگشت، بر برگه‌های گوشتین دل ما می‌نویسد تا شریعت و احکام او تنها در بیرون از ما نباشد، بلکه بخشی از خود ما باشد. هم‌چنانکه دست یا سر و پای ما بخشی از ما هستند. ولی چنین چیزی با روش شریعت، یا در چارچوب عهد عتیق با آن قربانی‌های ناکافی، شدنی نبود. نیاز به عهد و پیمانی نوین با یک قربانی توانمند و کامل بود. پس تکمیل شریعت نمی‌تواند، با پیدایش یک شریعت تازه و با یک پیامبر تازه انجام پذیرد. تکمیل شریعت باید چیزی فراتر از شریعت باشد. از نگاه ما شریعتی که اسلام مدعی آوردن آن است، به مراتب ناقص‌تر از شریعت موسی است. اسلام نه تنها چیزی از شریعت کامل موسی را تکمیل نکرد بلکه در هم‌آوردی با آن، بسیار کوچک‌تر، ناقص‌تر و اگر به کسی برنخورد، باید گفت که در قیاس با عهد عتیق، همچون مقایسه برنامه کودکانه پلنگ صورتی با مستند حیات وحش بزرگسالان است. مقصود این است که نیازی به یک قانون تازه نبود تا یک شریعت دیگر را تکمیل کند و از بنیاد، کاری بی‌هوده بود. خدا در درازای تاریخ عهد عتیق، تنها توسط موسی نبود که عمل کرد، بلکه از طریق بسیاری از انبیاء سخن گفت و عمل کرد و اراده خود را بر بشر آشکار فرمود. ولی هیچ‌کدام از آن عزیزان، نجات دهنده پسندیده خدا و قادر به انجام اراده کامل او نبودند.

عیسی با صعود خود، بر آسمان‌ها هم مسلط شد؛

📖 ما به چنین کاهن اعظمی نیاز داشتیم، کاهنی قدّوس، بی‌عیب، پاک، جدا از گناهکاران، و فراتر از آسمانها. (عبرانیان ۷: ۲۶)

📖 پس چون کاهن اعظمی والا مقام داریم که از آسمانها در گذشته است، یعنی عیسی پسر خدا، بیا باید اعتراف خود را استوار نگاه داریم. (عبرانیان ۴: ۱۴)

برخاستن مسیح از میان مردگان و بالا رفتن او به سوی آسمان و گذشتن او از آسمان‌ها، فربه‌ترین نشانه‌ای است که او همان مسیح موعود است.

فصل نوزدهم - فیض

دانستیم که شریعت در جایگاه یک قانون الهی، نه کاستی داشت و نه نیازی به تکمیل آن با شریعتی دیگر بود. آنچه کم بود چیزی فراتر از شریعت بود. کلام خدا درباره تکمیل شریعت و تحقق کامل آن چنین می‌فرماید:

📖 زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.
(یوحنا ۱: ۱۷)

پس تکمیل شریعت، با آوردن یک شریعت تازه روی نمی‌دهد بلکه فیض و بخشایش رایگان خدا، تمام‌کننده شریعت و تکمیل آن است. مسیح، تحقق همه آن پیشگویی‌هایی بود که خدا در درازای زمانها از زبان انبیاء گفته بود. او نیامد تا شریعت را باطل کند، بلکه چنانکه خود گفت آمد تا آن را به اتمام و اکمال رساند:

📖 گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل
نمایم بلکه تا تمام کنم. (متی ۵: ۱۷)

در خور نگرش اینکه مسیح می‌گوید برای این آمده تا تمام‌کننده باشد. ولی مدعیان دروغین دیگری بعدها با چنین ادعایی به پا خاستند. کلام خدا درباره این مدعیان می‌گوید آنها انبیاء کذبه هستند و نباید بدانها گوش سپارید. به این دلیل روشن که آنها جایگاهی در برنامه خدا و درکی از نقشه خدا ندارند. فیض بخششی است که آدمیزاد، شایسته آن نیست ولی خدا از روی عشق و ترحم خود به انسان، آن را به او هدیه می‌دهد. در واقع انسان با پذیرش فیض خدا، این شایستگی را می‌یابد که فرزند خدا شود. فیض بر پایه قربانی کاملی که از طریق مسیح پرداخت شده، استوار است. فیض برای ما رایگان به دست آمده است ولی برای خدا گران تمام شد.

انسان توسط شریعت و با انجام کارهای پارسایانه خود نمی‌توانست به عیار کامل و شایستگی مقبول خدا برسد. حتی پیامبران نیز برکنار و مبرّی^۱ از گناه نبوده‌اند. و چون هیچ‌کس از گذرگاه شریعت نمی‌توانست به آن پارسایی و نیکویی پسندیده خدا برسد، از این رو تنها راهی که خدا برای رستگاری و رهایی آدمی پیش پای وی نهاد، پذیرش فیض بود. به چه معنا؟ بدین معنا که از گذرگاه فیض این راه چاره فراهم شد تا مزد گناه یک بار برای همیشه پرداخت شود. فیض بخششی نیست که وابسته به شایستگی آدمی باشد، بلکه فیض، بخشش رایگان ولی گرانبهای خداست. در عین حال این بخشش رایگان، بی‌منطق و پشتوانه نیست. بلکه پشتوانه فیض، قربانی کاملی است که در فصل آینده درباره آن خواهیم نوشت.

در کلام خدا آمده است:

📖 زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند، و به فیض او مجاناً عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است. (رومیان ۳: ۲۳-۲۴)

اگر این فدیة و قربانی نباشد، فیض دیگر معنا و مفهومی نخواهد داشت.

📖 و نه چنانکه خطا بود، هم‌چنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید. (رومیان ۵: ۱۵)

📖 زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطه آن یک، موت سلطنت کرد، چه قدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات، سلطنت خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح. (رومیان ۵: ۱۷)

فیض توان آن را دارد که زنجیره اسارتها و بندهای آدمی را از هم بگسلد و دست و پای او را از بند برهاند. اگر فیض را نپذیریم، مرگ هم‌چنان بر ما و جهان ما فرمان خواهد راند. به دیگر سخن، قوت شریعت به فیض است. فیض، نشانگر قلب آکنده از مهر خداست. چون تلاش انسان محکوم به شکست بود، آدمی که به سزای گناه، دچار عرق پیشانی است، نمی‌توانست

جدا از فیض خدا به نوک قله برسد. پس نیاز بود که خدا دست او را بگیرد تا در این مسیر تنها نباشد. فیض همان دست کمک‌رسان خداست.

فصل بیستم - صلیب و برخاستن مسیح از مردگان

چنانکه در فصول پیشین دیدیم، قربانی و فدیة، یگانه روشی بود که خدا برای آمرزش گناهان برگزید. این باور پوچ که حضرت آدم، سراسر گیتی را پای پیاده پیمود تا بخشیده شود، سخنی بی‌مایه و پنداری بی‌پایه است. تلاش‌های ما نمی‌توانند آمرزش گناهان را به بار آورند، زیرا سزای گناه، مرگ است. و همچنانکه گفتیم، قربانی‌های عهد عتیق یا شریعت کم‌زور بود و نمی‌توانست آمرزش گناهان و بازگشت به جایگاه نخستین را فراهم کند. در کلام خدا دربارهٔ قربانی‌های عهد عتیق که سایه‌ای از قربانی اصلی است می‌خوانیم:

📖 شریعت فقط سایهٔ چیزهای نیکوی آینده است، نه صورت واقعی آنها. از همین رو، هرگز نمی‌تواند با قربانی‌هایی که سال به سال پیوسته تکرار می‌شود، آنان را که برای عبادت نزدیک می‌آیند، کامل سازد. (عبرانیان ۱۰: ۱)

📖 نخست می‌گوید: «به قربانی و هدیه، قربانیهای سوختنی و قربانیهای گناه رغبت نداشتی و از آنها خشنود نبودی»، هرچند شریعت خواهان انجامشان بود. (عبرانیان ۱۰: ۸)

چون این قربانی‌ها کم‌زور و ناکامل بود.

📖 و به سبب این کم‌زوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشان نیز قربانی برای گناهان بگذراند. (عبرانیان ۵: ۱۳)

این قربانی ها تنها سایه و نمادی از قربانی اصلی بود. درباره چگونگی زایش عیسی مسیح خوانده‌ایم و همگان از معجزات بزرگ مسیح، شنیده‌اند که چگونه مردگان را زنده می‌کرد، جزمیان را شفا می‌داد و یا چشم کوران را می‌گشود، گنگان را گویا و ناشنویان را شنوا می‌ساخت. ولی بدون صلیب و مرگی به سزای گناه مردمان، همه این کارهای بزرگ نیز نقص داشت زیرا برای همیشه کارگشا نبود. صلیب مسیح، پرداخت مزد و بهای گناه آدم بود. کفاره و توانی بجای گناه همه فرزندان آدم. صلیب مسیح، لازم و بایسته بود چون بایستی با حیاتی برتر، فدیة و بها پرداخت می‌شد. حیاتی که در خون مسیح جریان داشت، روح ازلی بود:

 پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده ظاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟ (عبرانیان ۹: ۱۴)

همچنان که در قربانی اسحاق، یک قوچ جای فرزند ابراهیم را گرفت، به همین سان در قربانی مسیح بر صلیب هم این جابجایی انجام پذیرفت. قوچ بجای اسحق و عیسی بجای ما. مسیح می‌بایست بر صلیب می‌مرد تا حیات ازلی در دسترس کسانی که ایمان می‌آورند باشد. کلمه در تجسم، شکل پسر را گرفت و پسر خدا شد تا ما را پسران و دختران خدا گرداند. ولی بدون پرداخت تاوان، این کار ناشدنی بود. زیرا انسان در مرگ بسته شده بود و می‌باید کسی نیروی مرگ را در هم می‌شکست تا راهی نو گشوده شود. برای اینکه نیروی مرگ در هم شکنند، باید کسی پا به دنیای مرگ می‌نهاد.

مرگ مسیح، تنها مرگ یک تن و کالبد نبود، بلکه مرگی روحانی نیز بود. زیرا آدمیان پس از ترک این جهان، پا به دنیای مردگان می‌گذاشتند. کسانی که می‌پندارند مرگ جسم، پایان همه چیز است، مرگ را درک نکرده‌اند. قربانی‌های عهد عتیق نمی‌توانست خمیره و سرشت آدمی را تغییر دهد زیرا قادر به شکافتن دنیای مردگان نبود. از این رو می‌بایست یک انسان قربانی می‌شد، آن هم نه هر انسانی بلکه پسر خدا.

کتاب مقدس می گوید:

📖 پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بوساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباہ سازد، (عبرانیان ۲: ۱۴)

آری، از گذرگاه مرگ بود که اقتدار صاحب موت یعنی شیطان در هم می شکست. پس مرگ مسیح، شالوده رستگاری انسان است. اکنون دانستید که چرا اسلام، هم پسر خدا و هم صلیب مسیح را رد می کند در حالی که صلیب، پایه بنیادین نجات است؟ بدون صلیب، اقتدار صاحب موت که شیطان باشد شکسته نمی شد. مسیح بر روی صلیب، همه آن لعنت‌ها و حتی لعنت زمین را که در (پیدایش ۳) خواندیم، از ما برداشت و بر خود گرفت. لعنتی که بر اساس آن، زمین به رویاندن خار و خس محکوم شده بود.

برای همین نیز بر روی صلیب، تاجی از خار بر سر مسیح نهادند. چون زمین، ملعون شده و خار خس می رویاند، از این رو باید عرق مسیح تبدیل به خون می شد تا انسان از لعنت عرق ریختن یعنی آن چرخه باطل رها شود. مسیح بر صلیب به خاطر گناهان ما فدا شد و این رویداد دردناک، برنامه خدا بود تا راهی نو به سوی آغوش خود بر ما بگشاید. مسیح بر صلیب مرد و روح او به دنیای مردگان رفت. در دنیای مردگان، مقدسین عهد عتیق بودند. مسیح باید آنجا را تصرف می نمود تا کسانی که به او ایمان می آورند ناگزیر از پای نهادن به چنان جای دهشت‌زایی نباشند.

کتاب مقدس در این باره می گوید:

📖 ... اسیری را به اسیری برد... (افسسیان ۴: ۸)

ولی برای اینکه اسیری به بند کشیده شود می باید او به جایهای پایینی، نزول می کرد:

📖 اول نزول هم کرد به اسفل زمین... (افسسیان ۴: ۹)

بدون صلیب، حتی اندیشیدن به رستگاری انسان، خنده‌دار است. اگر مرگ مسیح بر صلیب روی نمی‌داد، فرجام کار همه آدمیزادگان، دنیای مردگان بود. بسیاری از مردمان، ناگزیر از پانهادن به دنیای مردگان گردیدند. مردان مقتدری چون کوروش، اسکندر، چنگیزخان، تیمور لنگ و ... ولی هیچ‌یک نتوانستند از آن بیرون بیایند. حتی پیامبر مسلمین، یا زرتشت مهرآیین و یا بودا و بهاء الله هم نتوانستند از دنیای مردگان خارج شوند. چون هیچ‌یک از آنها فرمانده و خداوندگار حیات نبودند.

ولی مسیح، رئیس حیات بود:

 و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم. (اعمال ۳: ۱۵)

برای همین مسیح پس از سه روز از دنیای مردگان، بیرون آمد و زنده شد. مزار مسیح تنها گور خالی در جهان است. رستاخیز مسیح از مردگان، این مژده و امید زنده را به همه آدمیان می‌بخشد که قدرت مرگ، یکبار برای همیشه در هم شکسته شده است. اگر به باور مسلمانان، مسیح نمی‌مرد و تنها به سوی آسمان بالا می‌رفت، رویداد آنچنان سترگ و معناداری رخ نداده بود. اگر اسلام با صلیب مسیح دشمنی و دوگانگی دارد، برای همین است. آموزه‌های اسلامی پر از این دوگانگی‌ها است. داستانی که علمای شیعه و سنی اسلامی از رستاخیز مردگان برای ما تعریف می‌کنند، تصویری از خدایی کینه‌توز به ما نشان می‌دهد. داستانی که بس مضحک و باور ناپذیر است.

در داستانی که روایات اسلامی از قیامت به ما می‌گویند، نخست فرشته مرگ یا به باور ایشان، "عزرائیل"، همه آدمیان را روحاً و جسماً می‌کشد و سپس همه فرشتگان را تار و مار می‌کند. آنگاه نزدیک‌ترین فرشتگان مانند جبرائیل و میکائیل، پاداش خدماتشان را با مرگ و کشته شدن می‌گیرند و در واپسین گام از این قتل‌عام، خدای اسلام به عزرائیل نیز دستور خودکشی می‌دهد تا خودش دوباره برای مدتی تنها بماند و آنگاه همه بدانند که او توانایی انجام چه

کارهای خفنی را داشته است!! اگر باور ندارید کافیس روایات معتبر درباره چگونگی قیامت را در اینترنت جستجو کنید. تعجب خواهید کرد. اینکه فرشته مرگ، نیرومندترین فرشته در نگاه اسلامی است، تامل برانگیز است. اینکه بحث درباره عزرائیل، پر طرفدار تر از گفتگو درباره سایر فرشته هاست، دلیل مرگ اندیش بودن اسلام را روشن می نماید. از این رو اسلام از اقرار به مرگ مسیح بر صلیب گریزان است و آن را انکار می کند. چون مرگ مسیح و برخاستن او از مردگان راه حیات را باز می کند. در حالی که خدای راستین، خدای محبت است و اگرچه همه را داوری خواهد کرد و سزای آنان که بخشش رایگان او را نپذیرند را خواهد داد، ولی در همان حال، او خدایی است از مرگ و تباہ کردن آفرینش خود، خشنود و ارضاء نمی شود.

خدا از مرگ بیزار است و فرمان او، زندگی جاودانی است. مرگ، فرجام ناگزیر سرکشی و نافرمانی است. مرگ، سزای اعتماد نکردن به خداست. خدا چرا باید برای اثبات یگانگی و توانایی اش، فرشتگان محبوب و بلند آوازه ای چون میکائیل و جبرائیل را به کشتن بدهد؟ چنین چیزی را چگونه می توان پذیرفت و همچنان این شخصیت تبهکار و سرشار از خشم را که خدا می نامندش، دوست داشت؟ جبرائیل و میکائیل و فرشتگان مقدس به درخت حیات دسترسی دارند و از آن خورده اند و جاودانه شده اند. برای همین است که در پیدایش، خدا می توانست به فرشتگان مقدس اعتماد کند تا از درخت حیات نگاهبانی کنند.

این انتخاب در آسمان هم بود. و بسیاری از فرشتگان به همراه شیطان راه ناراستی را پیروی کردند که سزای آنان نیز نابودی برای همیشه است. شیطان، دارنده قدرت مرگ است چون خود او نخستین کسی است که محکوم به مرگ و دریاچه آتش شد.

در صلیب، آغوش خدا به روی آدمیان، از نو باز شد. آغوشی که به خاطر گناه، بسته شده بود. توسط صلیب، گذرگاه تازه ای به سوی خدا گشوده گردید تا رابطه خدا با آدمیان که به سبب گناه، بوسیله میانجی ها انجام می گرفت، از نو ارتباطی نزدیک و راستین شود. گناه باعث شد

که گفت و شنود خدا با با آدمیان به واسطه انبیاء انجام پذیرد. ولی در پسر خدا یعنی عیسی، پیوند و گفتگویی بی واسطه برقرار شد؛

📖 پس ای برادران، چون که به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم، از طریق تازه و زنده که آن را به جهت ما از میان پرده یعنی جسم خود مهیا نموده است. (عبرانیان ۱۰: ۱۹-۲۰)

در صلیب مسیح، چیرگی مرگ از میان رفت و با برخاستن مسیح از مردگان، راه برای حیات پایدار گشوده شد. به دست آدم، مرگ به حیات آدمیان راه یافت. مرگ روحانی که نخستین تاثیر خود را در پیری و بیماری و ناتوانی انسان و در پایان نیز با از دست دادن کامل علائم حیاتی و مرگ جسمانی نشان داد. توسط ایمان به مسیح، زندگی پایدار در دسترس آنانی که به او ایمان می آورند نهاده شد تا در واپسین مرحله، تن و کالبد آدمیان نیز به نامیرایی برسد. یعنی هم تن، هم جان و هم روح آدمی از نجات مسیح برخوردار می شود. در واقع همچنان که آدم، ریشه بود و توسط ریشه، حیات به ساقه‌ها و برگ‌ها راه می یابد، بایسته بود که خدا یک ریشه نو داشته باشد و توسط آن، حیات را به آدمیان برساند. زیرا ریشه نخست، آلوده شده بود و دیگر نمی توانست گذرگاه رساندن حیات به آدمیان باشد. او حتی در خود نیز دیگر حیات را نداشت که بخواهد آن را به کسی بدهد.

در تجسم کلمه، ضروری بود که او پسر خدا باشد چون آدم جایگاه پسری و نخست زادگی را از دست داد. پس در این تجسم، پسر خدا یعنی عیسی مسیح، ظاهر شد تا نقشه‌ها و کارهایی که ابلیس برای نابودی آدمیان ریخته بود، پوچ و باطل سازد. باید بگویم کسی که به مسیح ایمان می آورد، به یک ریشه تازه که همانا مسیح است پیوند زده می شود. همچنان که همگان در ریشه نخست یعنی آدم، محکوم به میرایی هستند، کسانی هم که توسط ایمان، به ریشه دوم و تازه پیوند می خورند، دارنده حیات الهی می گردند. پس چون خدا به وساطت پسر خود، جهان را نجات داده است، در هیچ راه و هیچ کسی جز او نیز رستگاری و نجات یافت نمی

شود. در هیچ مذهبی نجات نیست و در هیچ نامی به جز نام عیسی مسیح، نجات و رستن از گناه و مرگ نیست:

📖 در هیچ کس دیگر رستگاری نیست و در زیر آسمان هیچ نامی جز نام عیسی به مردم عطا نشده است تا به وسیله آن نجات یابیم.» (اعمال ۴: ۱۲)

هدف خدا در این نجات بی همانند این است که همگان، شباهت به پسر یگانه خدا را به دست آورند:

📖 زیرا خدا آنانی را که از پیش می شناخت از قبل برگزید تا به شکل پسر او درآیند ... (رومیان ۸: ۲۹)

📖 و همه ما در حالی که با صورت های بی نقاب مانند آینه ای جلال خداوند را منعکس می کنیم، به تدریج در جلای روزافزون به شکل او متبدل می شویم، و این کار، کار خداوند یعنی روح القدس است. (دوم قرن تیان ۳: ۱۸)

📖 و زندگی را به صورت انسان تازه ای شروع نموده اید، انسانی که با شناختی کامل تر پیوسته در شباهت خالق خود به شکل تازه ای در می آید، تا رفته رفته به شناخت کامل خدا برسد. (کولسیان ۳: ۱۰)

انسان در این رستگاری، دوباره به شباهت آفریدگار خویش در می آید تا پسر و دختر خدا باشد. از این رو بایسته بود که خدا در این تجسم، پسر باشد. برخی می انگارند دو خدا یا دو شخص جداگانه و متمایز بعنوان خدا وجود دارد. این گونه نیست. بلکه مسیح، به گفته کتاب مقدس، صورت دیدنی خدای نادیده است. مسیح آن انسان کامل است که مقبول و پسندیده خداست یعنی پسر خدا. ما نیز در این نجات این مجال را می یابیم که به همانندی پسر خدا در آیم یعنی از انسان آلوده و میرا، به انسان کامل و نامیرا تغییر وضعیت دهیم. این همان چیزی است که آن نجات و رستگاری می گوئیم یعنی تبدیل شدن به شباهت عیسی مسیح خداوند.

📖 خاکیان به انسان خاکی که از خاک ساخته شد شبیه اند و آسمانی ها هم به انسان آسمانی که از آسمان آمد شباهت دارند. (اول قرن تیان ۱۵: ۴۸)

📖 و سرشت تازه ای را که در نیکی و پاکی حقیقی و به شباهت خدا آفریده شده است، به خود ببوشانید. (افسسیان ۴: ۲۴)

در نگاه خدا کسی که از این هدف دور شود، تفاوتی با انسان نماها یا همان وحوش صحرائی که خدا آفریده بود، ندارد. برنامه شیطان از همان آغاز بر این بود که شباهت به خدا را از انسان بزداید. برای همین از مار استفاده کرد. انسانی که نجات خدا را نپذیرد و فرصت نجات خود را از دست بدهد، تبدیل به وحش می‌شود. از این رو در کتاب مقدس، سخن از شخصی شریر در زمان‌های آخر است که دنیا را به فریب شگفت‌آوری می‌کشاند. کلام خدا این شخص را که یک انسان است، وحش می‌نامد. چون این انسان، فرصت و قابلیت نجات را از دست داده است. این شخص، علامتی دارد که در کتاب مقدس از آن به عنوان علامت وحش یاد می‌شود. کتاب مقدس می‌گوید این عدد، عدد انسان است یعنی ۶۶۶.

صلیب مسیح، فرصت نهایی خدا برای نجات آدمی است، چون یگانه راه و تنها تاوان و خون‌بهای کامل برای گناه او است. رد کردن صلیب، به معنی نپذیرفتن محبت خدا و در واقع مردود شمردن همه چیز است.

📖 زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. (اول قرن‌تینان ۱: ۱۸)

📖 لکن ما به مسیح مصلوب و عظمی‌کنیم که یهود را لغزش و ائمت‌ها را جهالت است. لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. (اول قرن‌تینان ۱: ۲۳-۲۴)

فصل بیست و یکم - انسان جدید و تولد تازه

فرجام خوردن از میوه درخت شناخت نیک و بد، پای آدمی را به قلمرو مرگ باز کرد تا دارای طبیعت و سرشتی دیگر شود که کتاب مقدس، آن را طبیعت گناه‌آلود یا انسانیت کهنه می‌نامد. این بخشی از سرشت انسان است. از این رو بایسته بود که انسان، به یک طبیعت تازه دست یابد که به صورت و شباهت خداست. این طبیعت و سرشت تازه، به وسیله تجربه‌ای که کتاب مقدس، آن را تولد تازه یا خلقت تازه می‌نامد انجام می‌پذیرد:

📖 عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» (یوحنا ۳: ۳)

همچنان که از طریق یک تولد وارد این حیات شدیم، باید توسط یک تولد هم وارد حیات مینوی و روحانی خدا بشویم. تولدی که از آدم است به مرگ انجامید. ولی تولدی که از مسیح است ما را به حیات جاودان رهنمون می‌شود.

کلام خدا باز در این باره می‌گوید:

📖 و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند. (یوحنا ۱: ۱۲-۱۳) آمین

آری؛ این تولد از خون آلوده آدم نیست. این تولد از خواهش جسم یا شهوت نیست. این تولد به خواست و برنامه ریزی انسان هم نیست، بلکه تولد یافتن از خداست. همان‌گونه که مسیح، به قدرت روح‌القدس از خدا مولود شد، به همین سان کسانی که کار او بر صلیب را می‌پذیرند و به این کفاره و دیه ایمان می‌آورند و توبه می‌کنند، از خدا مولود خواهند گردید و دارنده نهاد و سرشتی تازه خواهند شد که کتاب مقدس به آن طبیعت الهی می‌گوید. **آنها خلقتی تازه خواهند بود:**

📖 پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است. (دوم قرنتیان ۵: ۱۷)

📖 زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. (غلاطیان ۶: ۱۵)

خوب است اندکی نیز دربارهٔ ختنه سخن بگوییم. همچنان که درد زایمان به زن داده شده، به طور خاص به ابراهیم و کسانی که در عهد عتیق بودند، عهد ختنه داده شد. ختنه نمادی از این بود که خدا، قوم خود را جدا کرده تا آنان را از گناه جنسی برهاند. برای همین است که نشانهٔ ختنه در عهد قدیمی، به قوم خدا داده شده بود. این کار، ویژهٔ پسران بود چون به گفتهٔ کتاب مقدس، نسل از مرد است. وقتی می‌بینیم که بسیاری از فرقه‌های اسلامی، به ختنهٔ زنان نیز می‌پردازند، متوجه می‌شویم که آنان درکی از برنامهٔ خدا برای نجات ندارند. ختنه اگرچه یک نماد ارزشمند بود ولی با ظهور نخستین مسیح، دیگر یک پیش شرط به شمار نمی‌آمد. از این رو چنین مکتوب شده است:

📖 بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آن که قلبی باشد، در روح، نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست. (رومیان ۲: ۲۹)

📖 و در مسیح عیسی، نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبت عمل می‌کند. (غلاطیان ۵: ۶)

با آمدن اصل، سایه کنار می‌رود. این تکمیل دین است، نه اینکه دوباره گروهی از دیاری برخیزند و ختنه را دوباره تبدیل به دستوری اجباری برای پذیرش دینداری خود نمایند.

📖 و در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختتان مسیح. (کولسیان ۲: ۱۱)

بله اختتان پسندیدهٔ خدا، اختتان قلبی است. یعنی قلبی که گوشتین شده و احکام خدا در آن مکتوب است. قلب گوشتین، همان قلبی است که توسط تولد تازه، دگرگونه و مینوی شده است. این خلقت تازه است. یک خلقت روحانی که با زایش از دوشیزه آغاز شد و به کسانی

عطا می‌شود که قربانی اصلی را پذیرا شوند. تولد تازه، قدرت تبدیل به ما می‌دهد تا شبیه خدا شویم. همچنان که در یک تولد جسمانی ما این قدرت را داریم تا شبیه پدران خود شویم، در تولدی هم که از خداست این ژن الهی در ما جای می‌گیرد تا هم‌سان و شبیه خدا شویم.

تولد تازه ما را به راستای آرمان خدا باز می‌گرداند:

📖 از آن رو که تولد تازه یافتید، نه از تخم فانی بلکه از غیرفانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالآباد باقی است. (اول پطرس ۱: ۲۳)

در تولد تازه از تخم فانی استفاده نشده، بلکه تخم غیر فانی که کلام ابدی خداست و کسانی که این تولد را یافته‌اند، به شکل طبیعی و ذاتی، پارسایی و عدالت را بجا می‌آورند.

📖 اگر فهمیده‌اید که او عادل است، پس می‌دانید که هر که عدالت را بجا آورد، از وی تولد یافته است. (اول یوحنا ۲: ۲۹)

📖 هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و او نمی‌تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است. (اول یوحنا ۳: ۹)

📖 و می‌دانیم که هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند بلکه کسی که از خدا تولد یافت، خود را نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی‌کند. (اول یوحنا ۵: ۱۸)

تولد تازه به تلاش‌های ما بستگی ندارد، بلکه وابسته به فیض و رحمت خداست:

📖 نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح القدس است؛ (تیتس ۳: ۵)

جز از راه تولد تازه، کسی نمی‌تواند به دنیای روحانی راه یابد. بدون تولد تازه حتی کسی نمی‌تواند پرستشی واقعی را بجای آورد. زیرا که پرستندگان واقعی خدا به گفته مسیح، دنبال یک قبله گاه تازه نیستند. قبله هم یک نماد بود. قبله گاه یهودیان به سوی معبد اورشلیم بود.

هنگامی که از مسیح دربارهٔ قبله پرسیدند چنین پاسخ داد:

📖 عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از یهود است. لیکن ساعتی می‌آید بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.» (یوحنا ۴: ۲۱-۲۴)

مسیح می‌دانست که ایمانداران حقیقی، تنها با تولد تازه خواهند توانست خدا را در راستی عبادت کنند. چنین پرستشی در روح و راستی است و بدون تولد تازه، عبادت انسان ناقص است. چون نمی‌تواند خدا را که روح است، در روح و راستی عبادت کند. با تغییر دادن هزار قبله هم نمی‌توان این مشکل را رفع نمود. تنها با تولد تازه، انسان می‌تواند خدا را به راستی عبادت کند. چون در تولد تازه، عبادت به وسیلهٔ روح خدا انجام می‌شود نه با توان و رنج و زحمت انسانی. کلام خدا در این باره می‌گوید:

📖 زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم. (فیلیپیان ۳: ۳)

📖 اما شما ای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده. (یهودا آیه ۲۰)

پس کسانی که در دل توسط روح القدس مُهر شدند، می‌توانند خدا را در روح و در راستی بپرستند. آمین

قربانی صلیب کامل است پس می‌تواند انسان را به آن هدف اصلی خدا باز گرداند. خون مسیح می‌تواند انسان را نه تنها از هر گناه پاک کند بلکه می‌تواند نهاد و طبیعت ما را نیز تغییر دهد.

📖 لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد. (اول یوحنا ۱: ۷)

📖 شریعت فقط سایه چیزهای نیکوی آینده است، نه صورت واقعی آنها. از همین رو، هرگز نمی‌تواند با قربانیهایی که سال به سال پیوسته تکرار می‌شود، آنان را که برای عبادت نزدیک می‌آیند، کامل سازد. وگرنه آیا تقدیم آنها متوقف نمی‌شد؟ زیرا در آن صورت، عبادت‌کنندگان یک بار برای همیشه پاک می‌شدند و از آن پس دیگر برای گناهان خود احساس تقصیر نمی‌کردند. اما آن قربانیها هر سال یادآور گناهانند، چرا که ممکن نیست خون گاوها و بزها گناهان را از میان بردارد. از این رو، هنگامی که مسیح به جهان آمد، فرمود: «به قربانی و هدیه رغبت نداشتی، اما بدنی برای من مهیا ساختی؛ از قربانیهای تمام سوز و قربانیهای گناه خشنود نبودی. آنگاه گفتم: "اینک من می‌آیم، تا اراده تو را ای خدا به جای آورم؛ در طومار کتاب درباره‌ام نوشته شده است."» نخست می‌گوید: «به قربانی و هدیه، قربانیهای سوختنی و قربانیهای گناه رغبت نداشتی و از آنها خشنود نبودی»، هرچند شریعت خواهان انجامشان بود. سپس می‌فرماید: «اینک من می‌آیم تا اراده تو را به جای آورم.» پس اولی را باطل می‌کند تا دومی را برقرار سازد. به واسطه همین اراده، ما یک بار برای همیشه، از طریق قربانی بدن عیسی مسیح تقدیس شده‌ایم. (عبرانیان ۱۰: ۱-۱۰)

تولد تازه ما را به انسان کاملی که پسندیده خداست دگرگون می‌سازد:

📖 تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم. (افسیان ۴: ۱۳)

فصل بیست و دوم - حال چه کنیم؟

در فصل‌های پیشین گفتیم چشم‌انداز خدا این بود که ما پسران و دختران او باشیم و برای این چشم‌انداز زیبا، پسر یگانه خود را فرستاد. کتاب مقدس به این پرسش که اکنون باید چه کنیم چنین پاسخ می‌دهد:

📖 ... توبه کنید ... (اعمال ۲: ۳۸)

توبه یعنی بازگشت. بازگشت به کجا؟ بازگشت به هدف و چشم‌انداز اصلی خدا. توبه، تنها اعتراف یا پشیمانی از گناهان نیست. بلکه بریده شدن از گناه نخستین، بازگشت به سوی خدا و پذیرش صلیب مسیح است. مسیح برای گناهان ما مرد. در (اشعیا ۵۳) چنین می‌خوانیم:

📖 ای خداوند، چه کسی پیام ما را باور نموده و قدرت خداوند به چه کسی مکشوف گردیده است؟ چه کسی می‌توانست در تمام این چیزها دست خداوند را ببیند؟ اراده خداوند بر آن بود که بنده او مثل نهالی در زمین خشک رشد کند. او نه زیبایی و نه ابهتی داشت که مردم به او توجه کنند، و نه جذابیتی که توجه دیگران را جلب کند. ما او را حقیر شمردیم و به حساب نیاوردیم، و او متحمل رنج و درد شد. کسی نمی‌خواست حتی به او نگاه کند؛ ما او را نادیده گرفتیم، مثل این که اصلاً وجود نداشت. «او متحمل مجازاتی شد که حق ما بود، و او دردهایی را تحمل کرد که می‌بایست ما تحمل می‌کردیم. ما پنداشتیم که درد و رنج و زحمت‌های او مجازاتی از جانب خدا بود، اما او به خاطر گناهان ما، مجروح شد و به خاطر شرارت‌های ما، مضروب گردید. از زخم‌های او، ما شفا یافتیم و توسط ضربه‌هایی که او تحمل کرد، سلامتی یافتیم. همه ما مثل گوسفندان گم‌شده بودیم و هریک از ما به راه خود می‌رفت، ولی خداوند گناه ما را بر وی نهاد، و او به جای ما متحمل مجازات شد.»
 او، با خشونت رفتار شد، اما او با فروتنی آن را تحمل کرد. مانند بزه‌ای که به کشتارگاه می‌برند و مانند گوسفندی که هنگام پشم‌چینی ساکت است، او دهان خود را ننگشود. او را ظالمانه گرفته محکوم کردند و به پای مرگ بردند، و هیچ کس اعتنایی به سرنوشت او نداشت. او به خاطر گناهان مضروب گشت. او را در مقبره شیران و در کنار دولتمندان دفن کردند، هرچند که او هیچ وقت مرتکب جرمی نشده بود و هیچ ناراستی

در دهانش نبود.» خداوند می‌گوید: «این اراده من بود که او متحمل چنین رنجی بشود. او جان خود را قربانی گناه دیگران ساخت؛ به این دلیل، زندگی او طولانی خواهد بود و او نواده خود را خواهد دید، و به وسیله او اراده من، اجرا خواهد شد. بعد از تحمل یک زندگی پُررنج، او ثمره مشقت خود را خواهد دید؛ او خواهد دانست که درد و رنج او بیهوده نبوده است. بنده نیک من که از او خشنودم، دردهای مردم زیادی را تحمل خواهد کرد، و من به خاطر او، آن‌ها را خواهم بخشید. بنابراین من مقامی عالی، و جایگاهی میان بزرگان و صاحبان قدرت، به او خواهم داد. او جان خود را با رضایت داد و از جمله شریکان محسوب گشت. او گناه بسیاری را بر خود گرفت و برای گناهکاران شفاعت می‌کند.» (اشعیا ۵۳)

این نجات، به راستی شگفت‌انگیز است. اینکه توبه‌ای راستین و بازگشت به سوی خدای زنده توسط صلیب مسیح می‌تواند از ما یک انسان نوین بسازد، بسیار زیبا و آنچنان شگرف است که در پندار آدمی نمی‌گنجد. غفلت از نجات خدا ما را به سوی وحش، خواهد کشاند. نجات مسیح چیزی نیست که بتوان آن را فرو گذاشت یا فراموش کرد.

📖 پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند. (عبرانیان ۲: ۳)

چون خدا برای نجات ما کاری انجام داد و گامی برداشت نمی‌توان به سادگی و ناچیز انگاری، از کنار این رستگاری سترگ، گذشت. چه مسلمان باشید و چه زرتشتی، بودایی باشید یا هندو یا به هر مذهب دیگری که باور داشته باشید، باید بدانید که به زودی دروازه نجات خدا بسته خواهد گردید. نجات خدا بس فراتر از بازی‌های مذهبی است. پس توبه کنید و به پیام خوش انجیل ایمان آورید. انجیل یعنی خبر خوش. این خبر خوش برای انسان این است که خدا آغوش خود را باز کرده تا هر که بدو ایمان آورد هلاک نگردد. بلکه حیات جاویدان یابد.

📖 پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. (اعمال ۳: ۱۹)

📖 پس خدا از زمان‌های جهالت چشم پوشیده، الآن تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند. (اعمال ۱۷: ۳۰)

توبه راستین به همراه خود، اعمالی شایسته به بار می‌آورد و دگرگون کننده است:

📖 بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را بجا آورند. (اعمال ۲۶: ۲۰)

هر که به مرگ مسیح بر روی صلیب و برخاستن او بعد از سه روز از عالم مردگان ایمان آورد و به زبان بگوید و در دل خود ایمان آورد که عیسی خداوند است، نجات پیدا می‌کند.

هم داستان مرگ مسیح و هم برخاستن او از مردگان، دارای گواهان ارجمند و معتبری است. این پندار نادرست در افراد بسیاری هست که ما مسیحیان به چهار انجیل باور داریم. اینگونه نیست بلکه ما چهار شاهد و چهار گواهی‌دهنده داریم. پیام انجیل یگانه است. در عهد عتیق، کلام الهامی خدا را داریم که مشمول وعده‌ها و هشدارهاست و در عهد جدید یا پیمان نوین، تحقق آن وعده‌ها را می‌خوانیم. شاگردان مسیح، آنچه به چشم خود دیده‌اند را برای ما نوشتند. اگر تنها یک شاهد آنچه دیده بود را به نگارش درمی‌آورد، بسیاری اعتبار و درستی گزارش او را زیر سوال می‌بردند، زیرا بر اساس شریعت، هر چیز باید به گواهی دو یا سه نفر ثابت شود.

قرآن کتابی است که صد و پنجاه تا دویست سال پس از درگذشت محمد گردآوری و بازبینی شد و گردآورندگان یا نویسندگان آن، خودشان شاهد به شمار نمی‌آیند. این کتاب، ادعاهای دشمنان انجیل و سران یهود را درباره مرگ و صلیب مسیح، پذیرفته و همان را بازگو می‌کند. در حالی که مسیح به راستی بر صلیب مرد. چهار انجیل، گواه و شاهد معتبری بر مرگ و برخاستن مسیح از مردگان است.

پیش از آنکه ما گواهی این گواهان امین را بپذیریم، پیشگویی انبیایی که صدها سال پیش از مسیح، از مرگ و برخاستن مسیح از مردگان خبر داده بودند را در دست داریم. بنیان گواهی

شاهدان، پیش‌گزارش‌ها و نبوت‌های انبیاء عهد قدیم است. بر صلیب بود که سر مار برای همیشه کوبیده شد. چون از گذرگاه صلیب بود که مسیح پا به دنیای مردگان نهاد و کلیدهای مرگ و دنیای مردگان را به دست گرفت.

اگر چه به گفته قرآن، حواریون مسیح، افرادی راستگو و درستکار شمرده می‌شوند، ولی شهادت و نوشته‌های آن افراد صدیق مورد پذیرش مسلمانان نیست. در حالی که دروغ را به سادگی باور کرده و می‌پذیرند. هنگامی که مسیح بر روی صلیب دعا کرد و گفت: پدر اینها را ببخش چون نمی‌دانند چه می‌کنند، بر کینه و خشم پیروز شد. این پیروزی بر خشم و کینه، نمی‌توانست توسط شخص خائنی چون یهودا به وقوع بپیوندد. عیسی مسیح پس از رستاخیز خود، جای میخ‌ها بر دست و پاها و پهلوی خود را به تمام شاگردان خصوصاً شاگرد شکاک خود توما نشان داد.

بیشتر این شاگردان پس از اینکه مسیح به آسمان صعود کرد، به سبب ایمان‌شان شهید شدند. کیست که برای یک دروغ، تن به مرگ بدهد؟ آن هم نه یک مرگ ساده، بلکه کشته شدن با شکنجه‌های وحشیانه و بسیار دردناک. بیشتر شاگردان مسیح را با شکنجه‌هایی که توان تصور آن هم دشوار است به شهادت رساندند. بعنوان نمونه توما را در دیگ بزرگ روغن داغ انداخته و سوزاندند. پطرس یار نزدیک مسیح را وارونه بر صلیب کردند. هرچند وارونه مصلوب شدن پطرس به گفته مورخین به خواست خودش بود زیرا گفته بود من شایسته آن نیستم که مانند خداوندم، بر صلیب کشیده شوم، پس مرا وارونه مصلوب کنید. بقیه شاگردان هم به جز یوحنا که تبعید شد اغلب به روش‌های دیگری به شهادت رسیدند ولی هرگز حاضر نشدند که از ایمان خود دست بردارند یا برای نجات جان خود، بگویند که ما دروغ گفتیم. چه کسی برای دروغ، حاضر می‌شود آنگونه بمیرد؟ کسی نمی‌توانست آنها را با وجود گواهان بسیاری که مسیح برخاسته از مردگان را دیده بودند متوهم بنامد. مسیح پس از رستاخیز و زنده شدن، به چشم حدوداً پانصد نفر دیده شد. بسیاری از آنها شاهد بالا رفتن او به سوی آسمان

بودند و دو فرشته را دیدند که به آنها گفتند: همین عیسی باز خواهد گشت، همان گونه که او را به سوی آسمان روانه دیدید. پس تا زمان هست، توبه کنید و در نام عیسی مسیح خداوند تعمید گیرید. بینیم پاسخ پطرس به آنانکه از او پرسیدند اکنون چه باید بکنیم چه بود؟

📖 پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت. (اعمال ۲: ۳۸)

پس در گام نخست شما باید ایمان آورید و توبه کنید و گناهان خود را اعتراف کنید و سپس در نام و به نام عیسی مسیح خداوند تعمید گیرید و خدا برای تقویت و حمایت شما در مسیر ایمان تان، روح القدس یعنی روح زنده کننده خود را به شما خواهد داد.

در فصل بعدی که واپسین فصل این کتاب است، درباره این تجربه شگرف که پیش پرداخت خدا برای تأیید وعده‌های اوست خواهیم نوشت: درباره تجربه تعمید روح القدس.

فصل بیست و سوم - تعمید روح القدس

پیش از اینکه مسیح خدمت زمینی خود را آغاز کند خدا یک نبی به نام یحیی را فرستاد که زمینه و زمین را برای آمدن مسیح، هموار نماید. یحیی پلی بود میان عهد عتیق و عهد جدید. این نبی بزرگ، یحیای تعمید دهنده نام داشت. او را تعمید دهنده می‌نامیدند زیرا مردم را برای توبه، غسل تعمید می‌داد. او درباره مسیح چنین شهادت داد:

📖 من شما را به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

اینکه یحیی به عنوان یک یهودی چنین اظهار کند که کسی پس از او می‌آید که یحیی، لیاقت اینکه کفش‌های او را پیش پایش جفت کند ندارد، به خاطر مکاشفه‌ای بود که یحیی از تجسم خدا داشت. او گفت:

📖 این است آنکه من درباره‌ او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود. (یوحنا ۱: ۳۰)

انگیزه من در اینجا سخن گفتن درباره‌ تجسم کلام نیست بلکه سخن روی این نکته است که یحیی گواهی داد: کسی که پس از او می‌آید، مردم را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

ولی این تعمید، چگونه تجربه‌ای است. تعمید روح القدس سکونت خدا در تن و جان کسانی است که به او ایمان می‌آورند و به نام عیسی مسیح، تعمید آب می‌یابند. باید بدانیم خدا به زیستن و آرام گرفتن در خانه‌هایی که ساخته دست بشر هستند، گرایشی ندارد. او می‌خواهد که انسان، جایگاه آرام گرفتن او و معبد خدا باشد. برای همین است که مسیح فرمود:

📖 ... ساعتی می‌آید که پرستندگان حقیقی، پدر را در روح و راستی عبادت خواهند کرد چون خدا روح است. (یوحنا باب ۴)

همچنان که به واسطه‌ آدم، دارای یک روح انسانی شدیم، بواسطه‌ پیوند با مسیح نیز، روح و حیات مسیح که نور آدمی است در ما ساکن می‌شود. به این تجربه‌ شگرف، تعمید روح القدس گفته می‌شود. در واقع پدر، پسر و روح القدس، سه شخص یا سه خدا نیستند. بلکه سه بُعد یا سه صفت از یک خدا هستند. عمل نجات، در سه کامل شده است. یعنی پدر وقتی در پسر تجسم یافت، جهان را ملاقات کرد. برای همین است که تنها توسط پسر می‌توانیم خدا را ملاقات کنیم.

بدون پسر، هیچ کس نمی‌تواند خدا را ببیند، چون در پسر است که پدر خود را آشکار کرده است. و پسر نیز توسط روح القدس، حیات خود را به ما می‌بخشد. بدون این حیات تولد تازه‌ای

در کار نیست. بدون این حیات تعمید روح القدس در کار نیست. تعمید روح القدس یک تجربه فرا طبیعی است که به ما این توانایی را می‌بخشد که بتوانیم همسان و شبیه عیسی مسیح گردیم و خدا را در روح و راستی عبادت و خدمت کنیم. تعمید روح القدس ما را شاهدان مسیح می‌گرداند. شاهدانی که قدرت دارند تا دورترین نقاط جهان رفته و مرگ و برخاستن عیسی از مردگان را شهادت دهند. تعمید روح القدس، تجربه زندگی و گفتگو با خدا و رهنمود گرفتن از اوست. آنچه در ادیان نسبت به پیامبران گفته شده که با خدا گفتگو و ملاقات داشتند، خدا در تعمید روح القدس، همان تجربه و حتی برتر از آن را به ایماندارانی که به مسیح ایمان آورد، می‌بخشد. چون گناه که دیوار جدایی میان انسان و خدا بود، توسط صلیب مسیح برداشته شده است. خدا وارد هم‌کاری و ارتباط زنده با انسان می‌شود و با او بدون واسطه گفتگو می‌کند و در او ساکن می‌شود. تعمید روح القدس یک پیش‌پرداخت یا بیعانه نیز هست:

📖 که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دل‌های ما عطا کرده است. (دوم قرن‌تیاں ۱: ۲۲)

📖 و خداست که ما را برای این مقصود آماده کرده و روح را همچون بیعانه به ما داده است. (دوم قرن‌تیاں ۵: ۵)

📖 که بیعانه میراث ماست برای تضمین رهایی آنان که از آن‌ها خدایند، تا جلال او ستوده شود. (افسسیان ۱: ۱۴)

در هیچ مذهبی به ایمانداران، پیش‌پرداخت داده نمی‌شود. ولی در ایمان مسیحی، خدا با تعمید دادن ما در روح خود، اطمینان به رستگاری را به ما می‌بخشد. در واقع تعمید روح القدس، تضمینی است بر این حقیقت که رستگاری و نجات یک‌وهم و گمان نیست و از همین زندگی کنونی با وجود همه محدودیت‌های جسم انسانی، می‌توانید چشیدن طعم حیات را آغاز کنید. عیسی گفت هر که به من ایمان آورد، مرگ را نخواهد دید. این به معنی آن است که مرگ (که از روح و جان آدمی آغاز شده است) با قربانی و فدیۀ عیسی مسیح بر روی صلیب، از میان رفته و حیات و زندگی، جای مرگ را در وجود ما گرفته است. کسی که به مسیح ایمان

آورد دیگر نه به دنیای مردگان، بلکه پس از بدرود این جهان، یک راست به ملکوت و پیش گاه خدا می رود.

📖 پس دلسرد نمی شویم. هرچند انسانِ ظاهری ما فرسوده می شود، انسان باطنی روزبه روز تازه تر می گردد. (دوم قرن تیان ۴: ۱۶)

ختنه قلب و حک شدن دستورات خدا در یک دل گوشتین، تنها با تعمید روح القدس انجام پذیر می شود. بسیار مهم است که ما این بیعانه را دریافت کنیم چون این بیعانه، تضمین ما برای رسیدن به ملکوت آسمان است. مسیح با صعود خود به بالاترین مکان آسمان، روح خود را به شاگردان داد. کلام خدا در این باره می گوید:

📖 و چون روز پنتیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند. که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. و زبانهای منقسم شده، مثل زبانهای آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. و همه از روح القدس پرگشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند. (اعمال رسولان ۲: ۱-۴)

تجربه این رویداد شگرف، تنها برای شاگردان نخستین مسیح نبود، بلکه رویدادی پیوسته بوده و هنوز هم کسانی که در راستی ایمان آورند، از آن بهره مند خواهند شد. با شبیه شدن به خدا، روح او در ما خانه می گزیند و به چشم انداز و هدف نخستین خدا، بازگشتی تمام عیار خواهیم داشت. کلام خدا، میوه و محصول این بازگشت و پُر شدن از روح القدس را چنین توصیف می کند:

📖 لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است، که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. و آنانی که از آن مسیح می باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته اند. اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم. (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۵)

و این پُری، قوت و عطایای روح القدس را به همراه دارد. عیسی گفت:

📖 و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند. (مرقس ۱۶: ۱۷)

📖 آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم. (یوحنا ۱۴: ۱۲)

در این نوشته کوشیدم نقشه بی‌همانند خدای نجات‌دهنده را برای تان بنویسم. دعای من این است که خدا با قلب شما صحبت کرده باشد و شما برنامه شگرف او را درک کرده باشید.

دعای نجات

اگر می‌خواهید قلب خود را به خدا بدهید. با این دعای کوتاه همراه شوید و چنین بگویید:

پدر عزیز آسمانی، اعتراف می‌کنم که گناهکاری بیش نیستم و از هدف تو بسیار دور شده‌ام. می‌دانم که قلب پُر مهر تو را با گناهانم به درد آورده‌ام. ولی خداوندا، امروز فهمیدم که راهی برای نجات من فراهم شده است زیرا تو پسر عیسی مسیح را برای نجات من فرستاده‌ای. می‌پذیرم که او به خاطر گناهان من مرد و ایمان دارم که پس از سه روز، از مردگان برخاست و دنیای مردگان را تسخیر کرد.

پدر عزیز؛ به شایستگی خون ریخته شده عیسی بر صلیب، گناهانم را ببخشا و مرا به فرزند خود بپذیر. مرا با روح‌القدس پر کن و تولدی تازه بمن عطا فرما. ایمان دارم که عیسی مسیح، خداوند است. از این پس می‌خواهم نه برای خودم، بلکه در برنامه و چشم‌انداز تو زندگی کنم. دعای مرا بشنو و مرا به عضویت خانواده و قوم خود مفتخر گردان. می‌دانم که تو خدایی وفادار هستی. من نیز قول می‌دهم به تو وفادار بمانم. با تمام قلبم به آنچه گفتم ایمان دارم و همه اینها را در نام عیسی مسیح خداوند از تو درخواست می‌کنم. **آمین**

خوب است که زودتر یک کتاب انجیل برای خود تهیه کنید و شروع به خواندن کلام خدا نمایید تا بهتر و بیشتر با این برنامه زیبای نجات عظیم خدای زنده، آشنا شوید و از کلام او تغذیه کنید.

از خداوند، برای همگی شما شکر گزارم و برای خوانندگان این کتاب، برکات عظیم آن خدای
پر جلال را درخواست میکنم. آمین

📖 و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل جاودانی را
دارد تا ساکنان زمین را از هر امت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد، و به آواز بلند
می‌گوید: «از خدا بترسید و او را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوری او رسیده است.
پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.»
(مکاشفه ۱۴: ۶-۷)

دوم ژانویه ۲۰۲۴

بهروز صادق خانجانی

فهرست منابع:

- ۱- ویل دورانت - تاریخ تمدن، جلد ۱ - ترجمه فارسی، صفحه ۶۴ و ۵۵ (فرمت pdf)
- ۲- سیب گاز زده OÙ à croquer la pomme avec elle au lit, ajouta Ralph d'un ton pince-sans-rire." — (Stephen King, Insomnie, ۱۹۹۵)

پایان

انتشارات کلیسای ایران